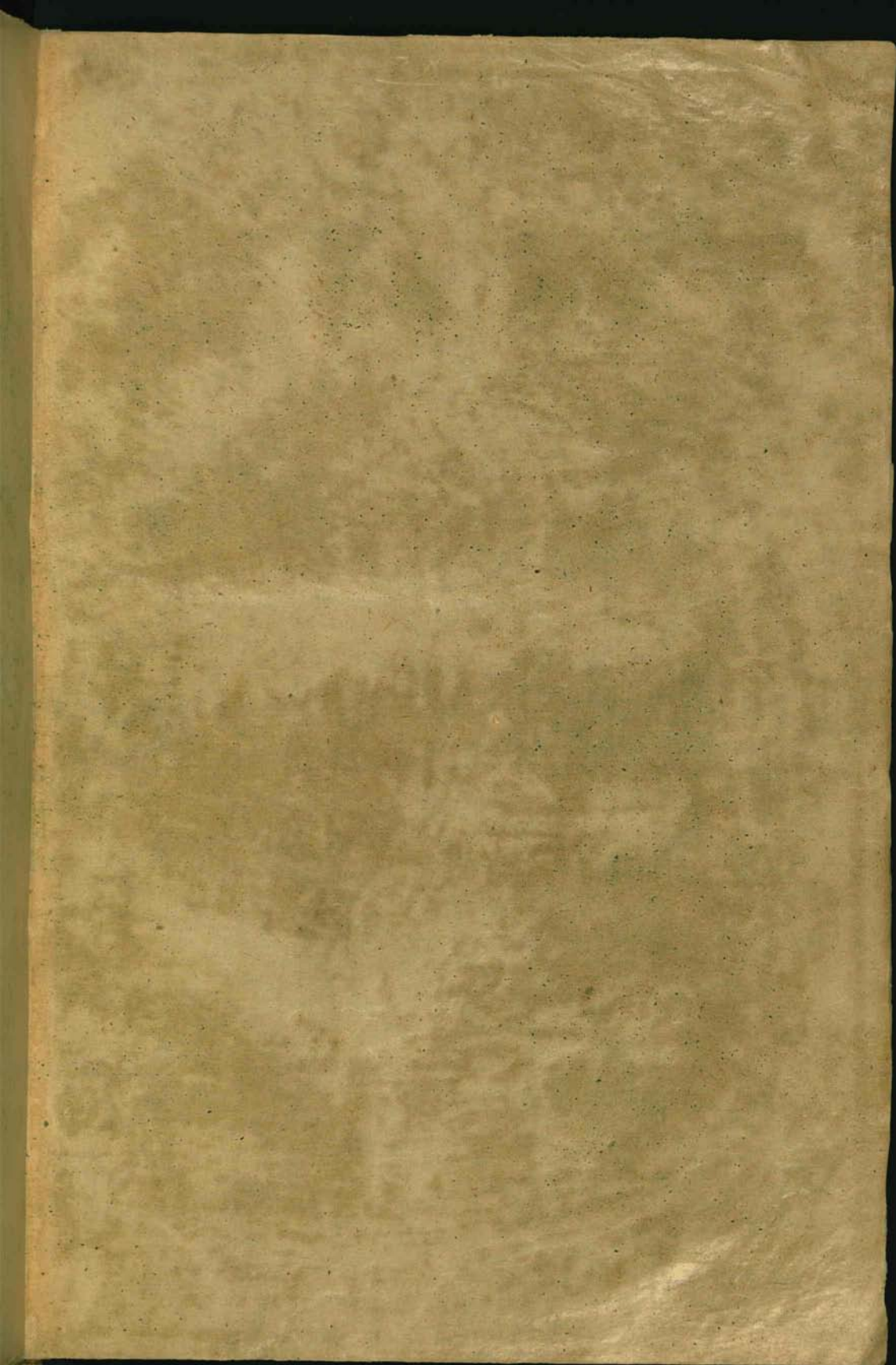
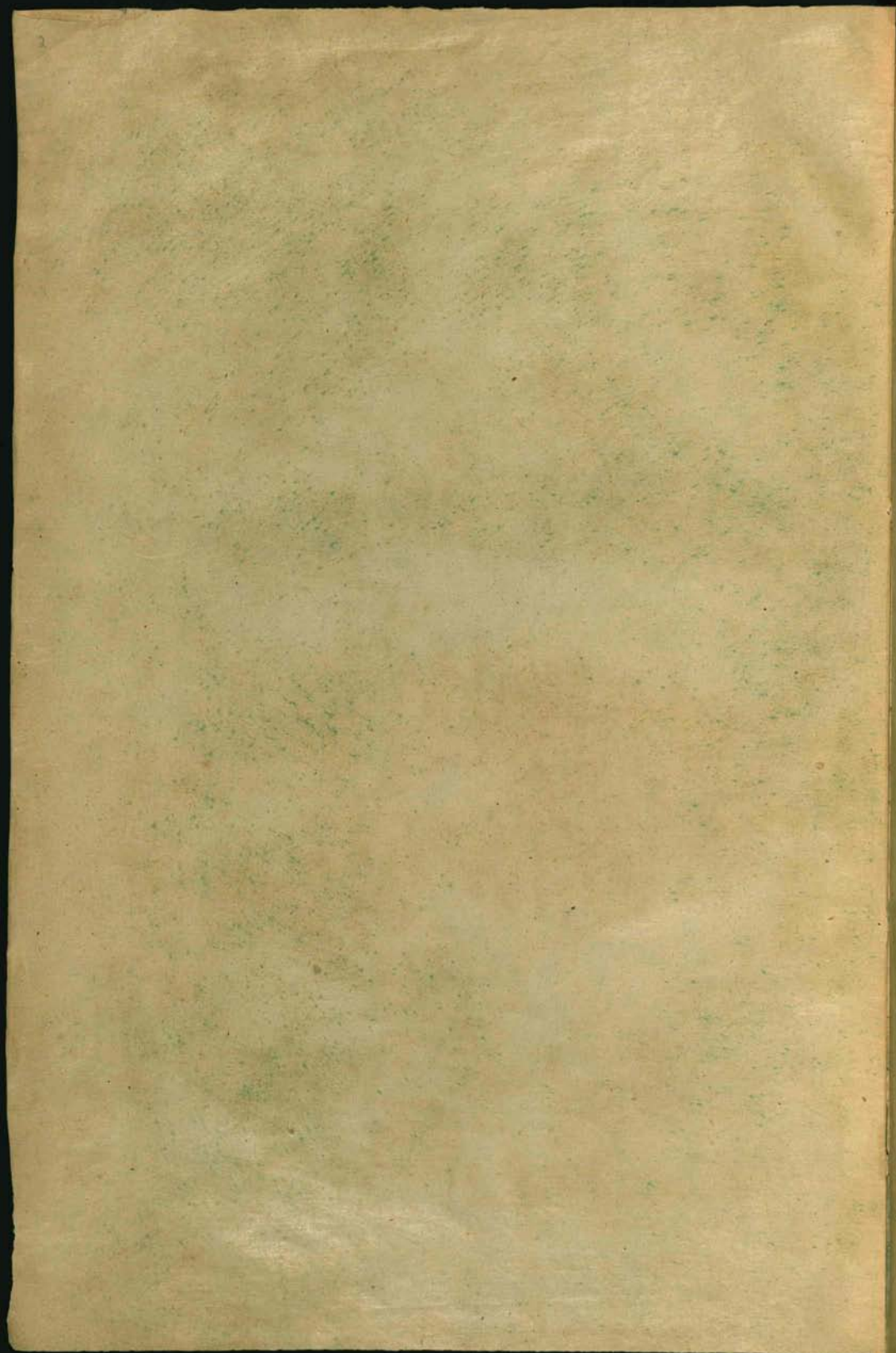


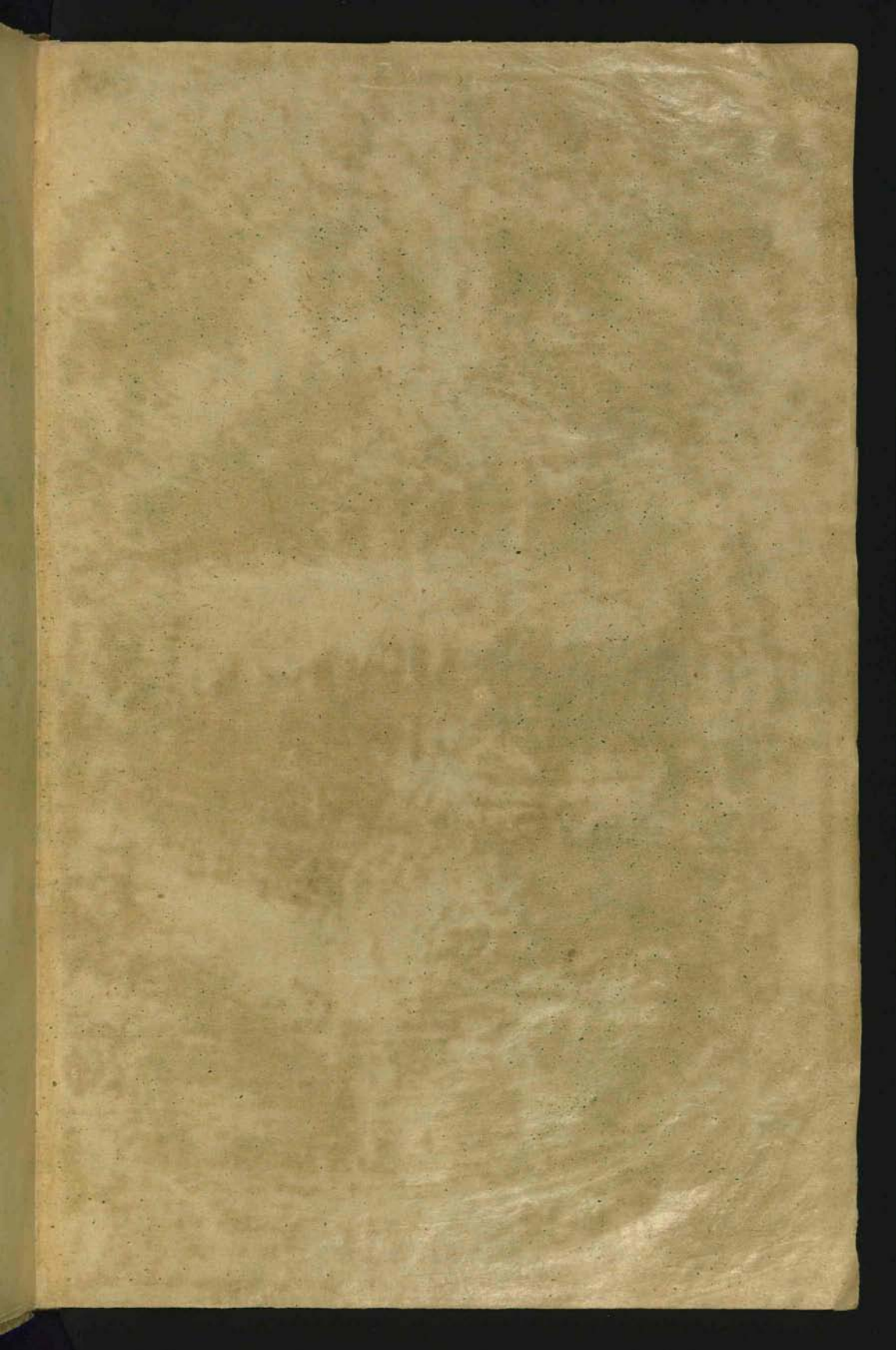
109

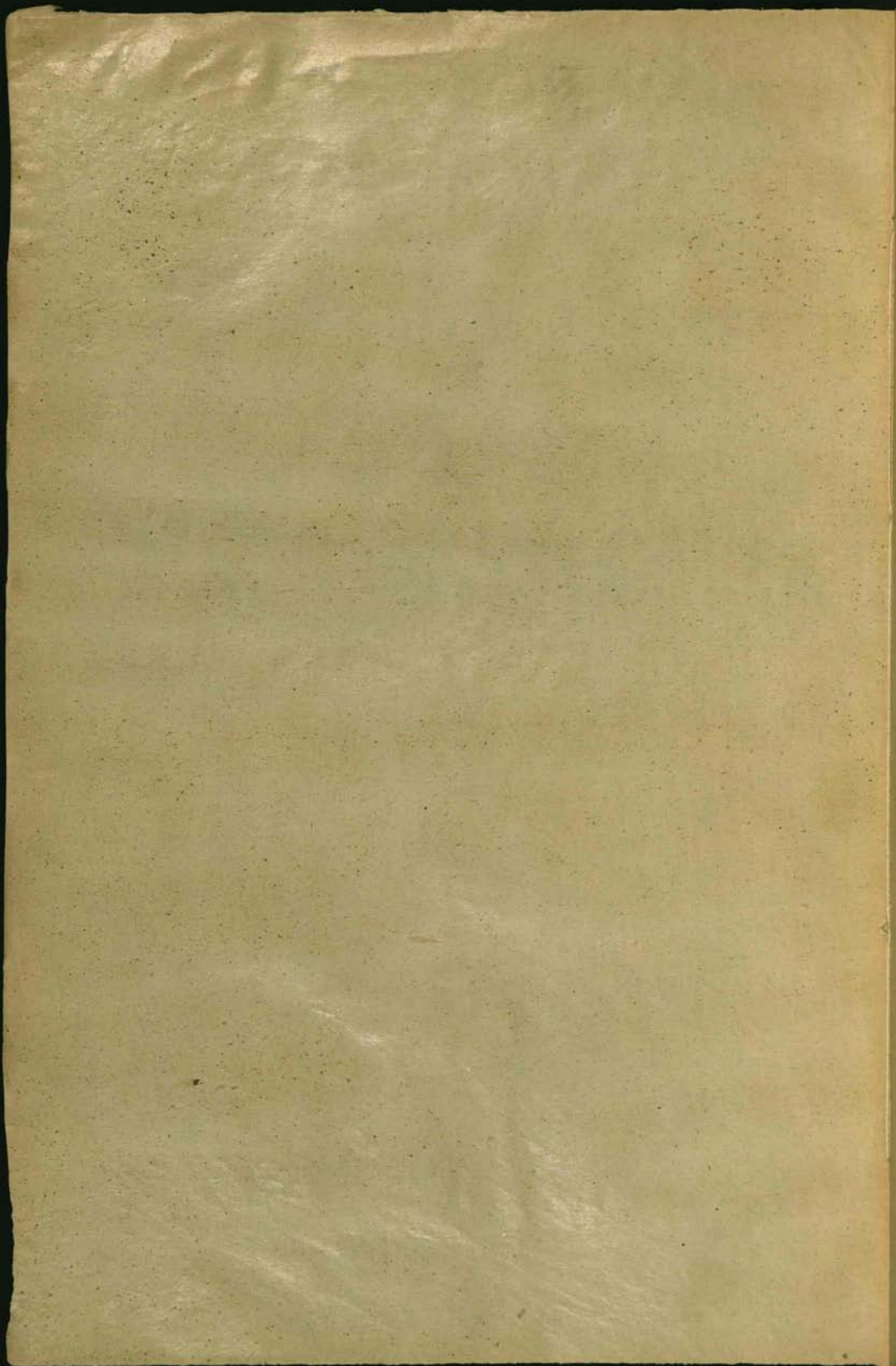
W. 50

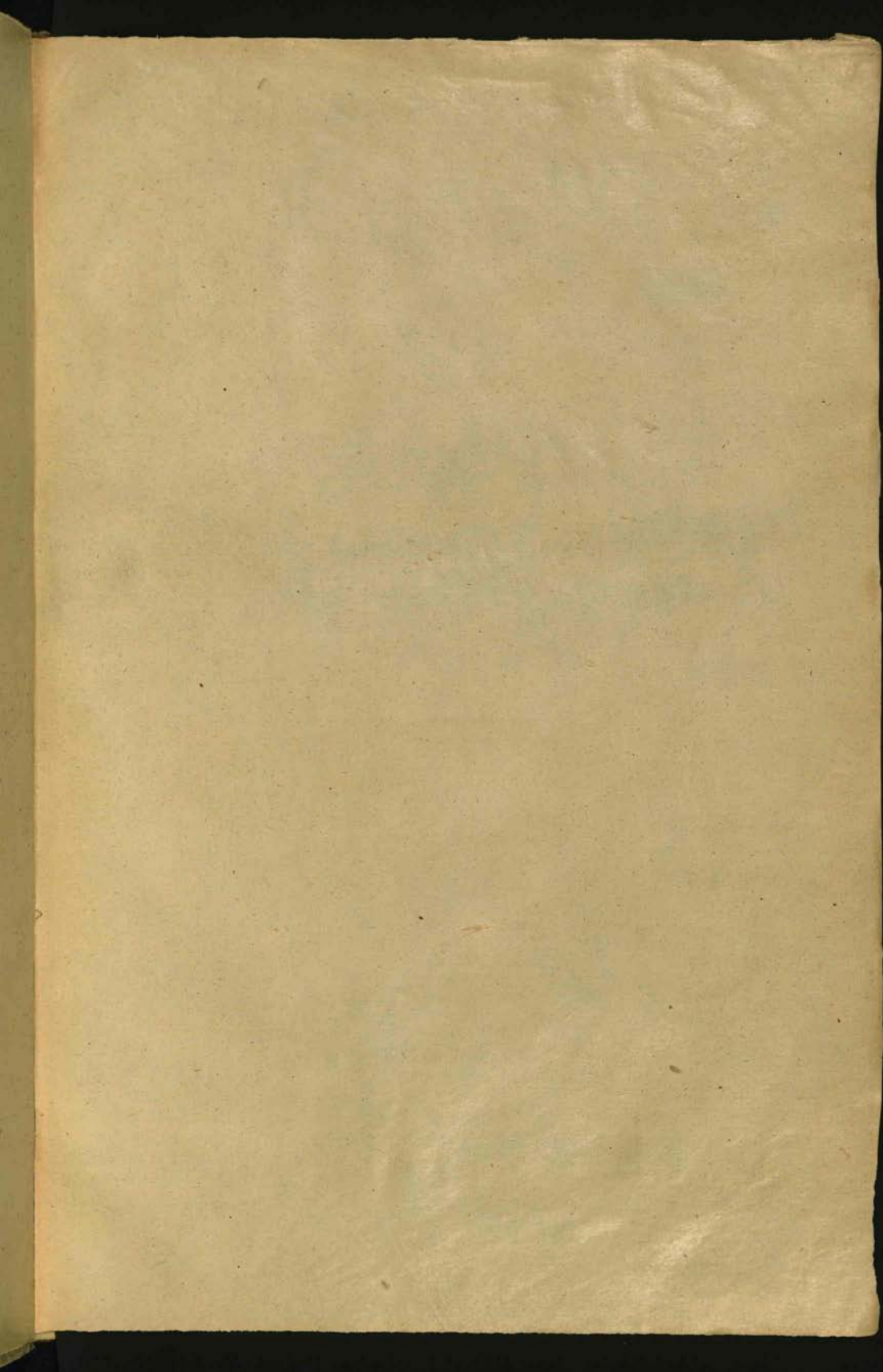
Walter Art Gallery
Washington, MD USA

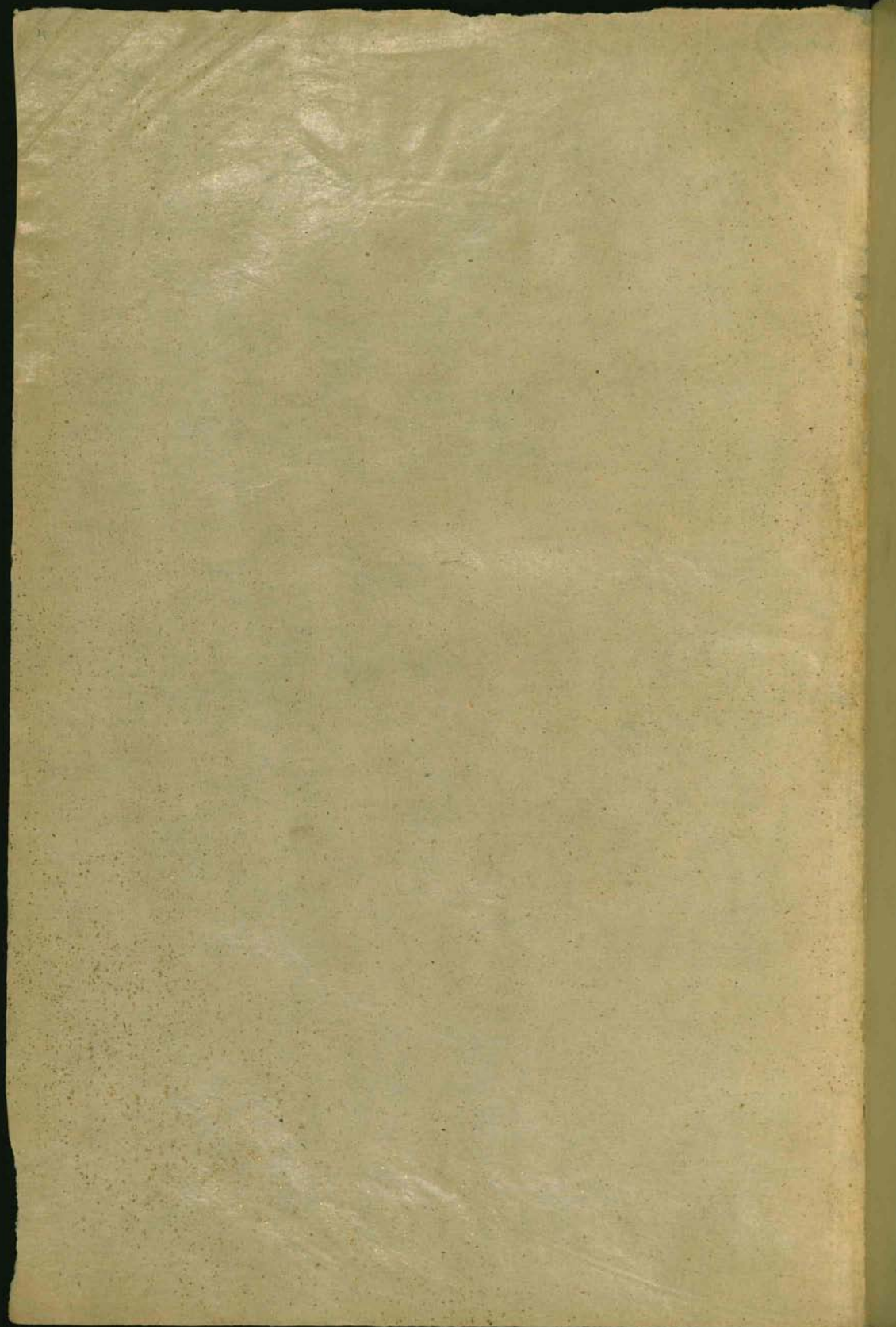


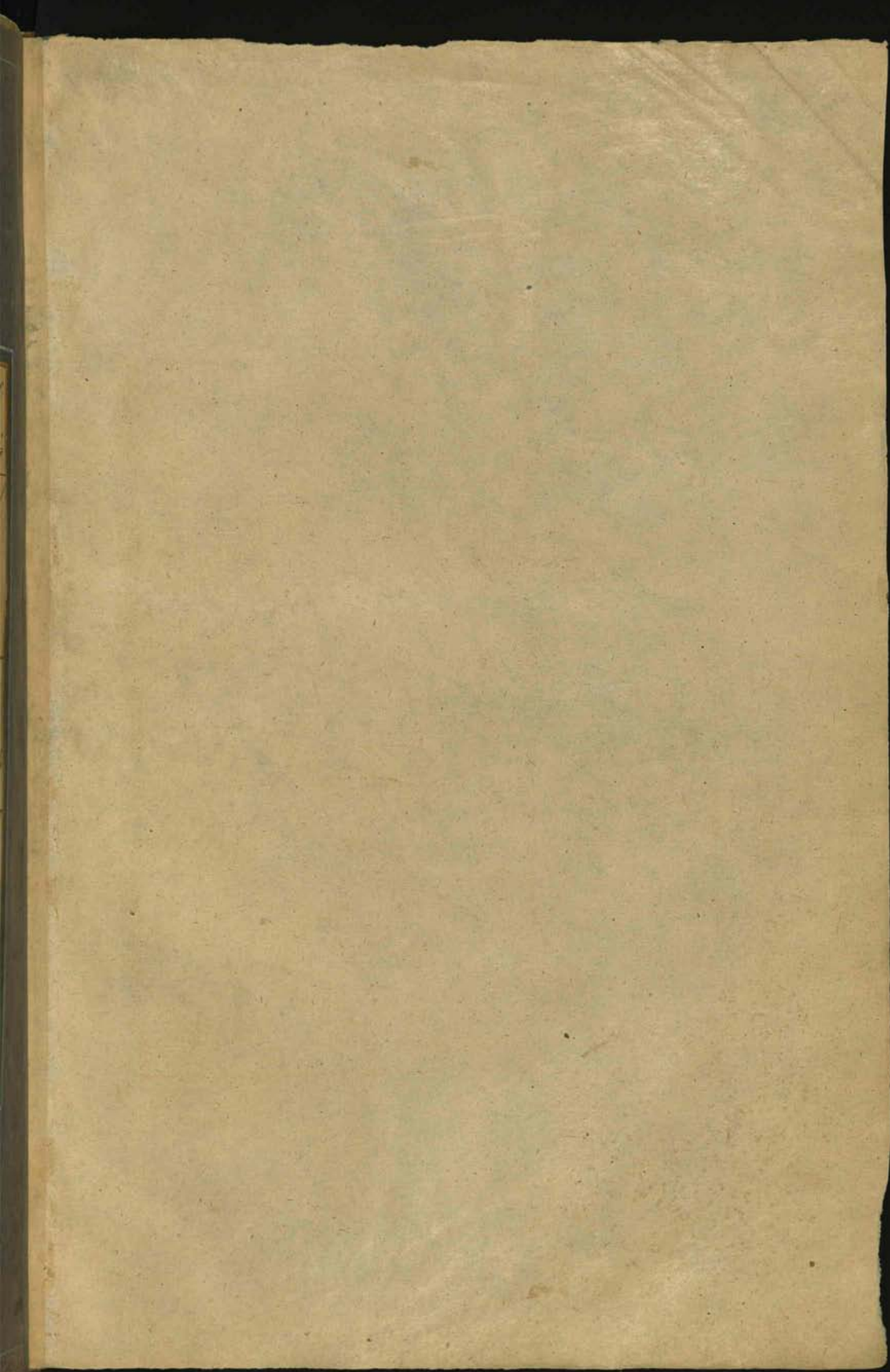












معلوم و مشخص نیست لشکری که بود تمام رفت از ما چهار کرج مقدار متصرف
خوانند شد در قشایان مردم که بخت راجع فرمود و چنگب باید کرد و هزار کرد

کردم در پیستاد
کردم در پیستاد و پستی از دم چرخ

باز همین چهار کس بگشت و تیر گذار شد شد اندک ایستادند چون یکدیگر نوشتند
که سپه چار کس پیش تیر بار بدینال کردن مردم و فرزند آوردن ایشان شوشند

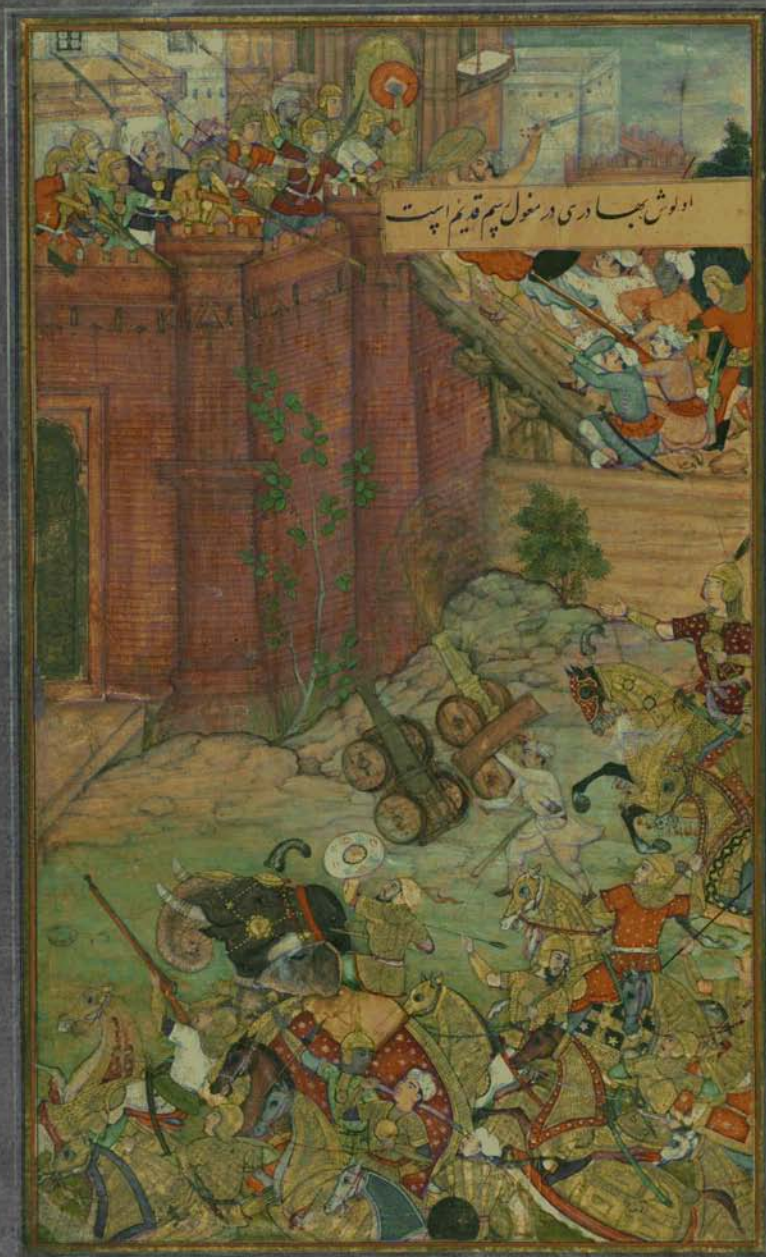
کندار شدیم در پی ایستادند
ببین پس تیر به چهارم مردم را

باز همین چهار کس بگشت و تیر گذار شدیم را که اندم تاسه کرده مردم را تار و بر روی شیشه
ترا بودک و پشامون و بنال کرده دادند در وقت رسیدن بر تیر شیشه

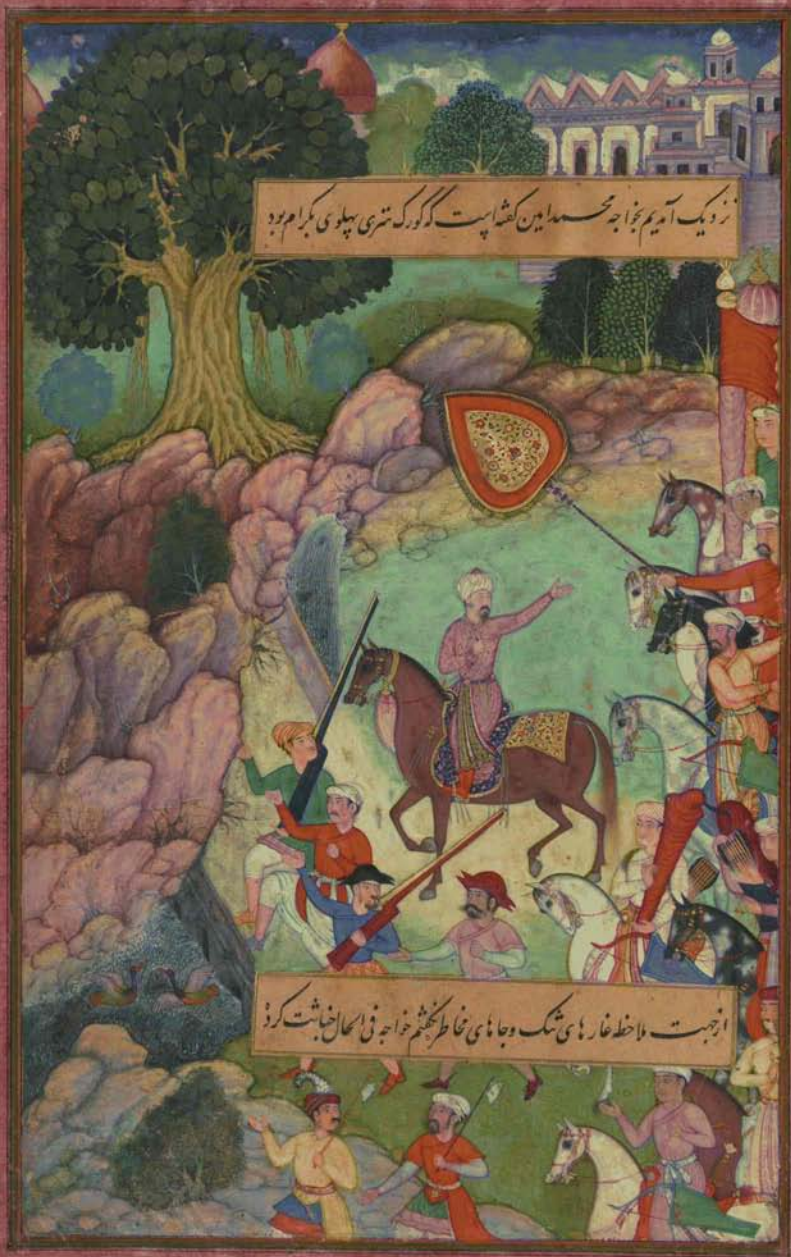


و محمد علی اخبر و مدین که اینها کس کی اند پاید رشادند ازیم چون شاپس از تو منیا ایستاده





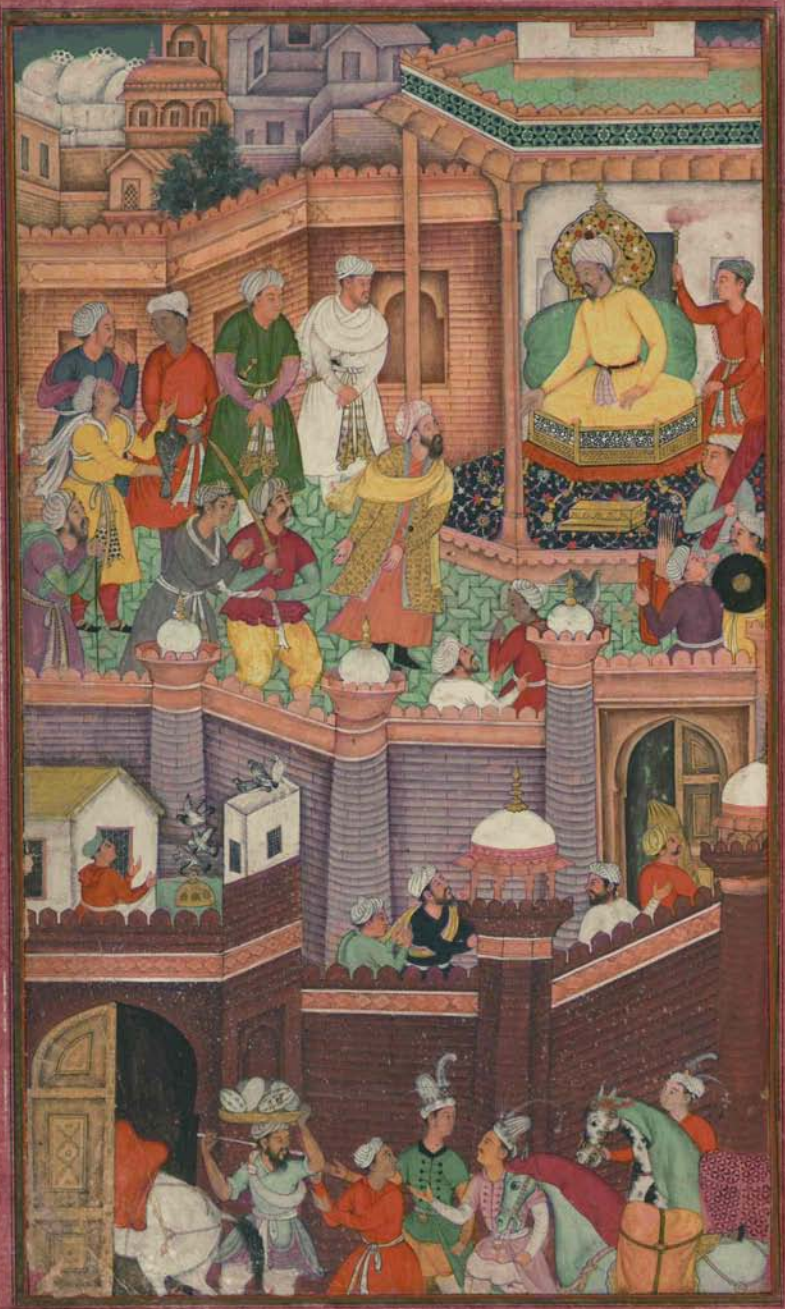
در سرطی اشش که از میان همه مردم برآید و بیشتر سپاسیده باشند این اولوش
او میگرد و در وقتی که بشانه خیزه رفته طغیای خود و سلطان محمود خان را دیدم اولوش
بهادری سید قاسم گرفت و در جنگ روز اول خدا پروردی اکتون بخش سید
فوت کرد و چون بی یراق جنگ انداخته شده بود جوانان ضیاع شده ندی که
زخمی شدند در پیش ابراهیم سپار و یک شش انداز بود بسیار خرمی انداخته ایشار
تخش انداز دید و ششم بود که مردم را از حمله ابر پناخت و بعد از فتح قلعه
پیش من می باشند جن محاصر و متنه شد و نمود و شد که در و و پد با سر که با پناخته
تعبها اندازید و به ابراهیم سپار قلعیه کبری بعد مشغول شده اندامند و محاصر بعمل
کشیده و نظر ابراهیم سپار و حاج احمد و تهریط خواجه مولانای قاضی اخصتیا
غلامی نمود و در ماه شوال شیر و ترکش را در کردن خود او تخته داد و غارت
قلعه را پس پر و خند هم مدت دید بود که بدینان عمر شخ میرزا اعلی و
چون درین حالت فو در سپر کلا میرزا را و یافته بود و سلطان احمد میرزا



ز دیک آیدیم بجا که محمد امین کشته است که در کوه تتری پیروی بگرام بود

انجریست و اخطه غارهای تنگ و جانای غافل که کهنه خرابه فی اسحاق خاسته کرد

انچه او گفته بود گفت روز پگاه شده بود و راه هم دور بود ثوابت می رفت
درین منزل گذشتن از آب پسند و کدام طرف توجه شدن را مشورت
کرده شد باقی جهانیا نی بعرض رسانید که آب بگذشته است پس جان در میان یک
جایی منزل کرده گشت تا هم جایست بخار شده می شود که مردم پر جمعیت
بسیار مال آنجایی باشند خند کلبی را هم آورد که موافق آنجا او گفت بود
بعرض رسانید که این جا اگر کشیند نشده بود هرگاه مردگان صاحب
آفتاب طرف گشت را مصلحت دید و بجهت مدعی خود که امان هم گذر آند
باشد فتح غریت آب گذشتن شده و پستان کرده از جام کوچ نمود و ثوابت
گذشته نزدیک به چرخ و ابانی آمد و فرود آمده شد در آن محل افغان کایکایی
در پشاور بود و از او هم گفتند در و امنه این که خود را کشیده بودند از
کلاشتران کایکایی چپرو کایکایی درین منزل آمد و ما زب کرد او را
همراهی بجهت مصلحت راه و زمین کرده شد ازین منزل غم شب کوچ نمود و در آنجا



من مثل سابق تعظیفیم کرده و برخاسته خیلی هم درشت بروی او نیامده هم
بیزراکه با چنین رشت و شینج حرکات اقدام کرده و این نوع شور و فیه انگیزه
استام نمود اگر پاره پاره میکردم جای آن داشت و با نوع عذاب و عقوبت
پسرا و او بوجون در میان کینوع غریبی شده بود از خانیتم زاننده من نگار خانیتم
فرزندان و دختران داشت این حقوق رایا کرده و محمد حسین بیزرا آزاد
نمودم بطرف خراسان رخصت داده شد این پروت و حق نامش پس
اچنین بچینای مرا که بان او در بخشیدم بکل فراموش کرده در پیش شایسته
ازین شایسته و تینا کرده بود اندک همتی نگذشت که شایسته خان او را که همه بخاری اور ستاند
تو بگفتند خود را بر زور کار سپار که روز کار ترا چاکر گیسیت نگاه کن که
محمد قاسم کبیر و چند جوان دیگر را که از عقب خان بیزرا فرستاده شده بودند
بر پشتهای فرعه پلاق خان بیزرا می رسید که چنان هم نمی توانست روت و جرات
و پست بجانیدن هم تدا شایسته باری گرفتار آوردند من در و بواجب نگار گیسیت

برآمد و شود جن این منت را آمد ایم می باید رفت هیچ چیز

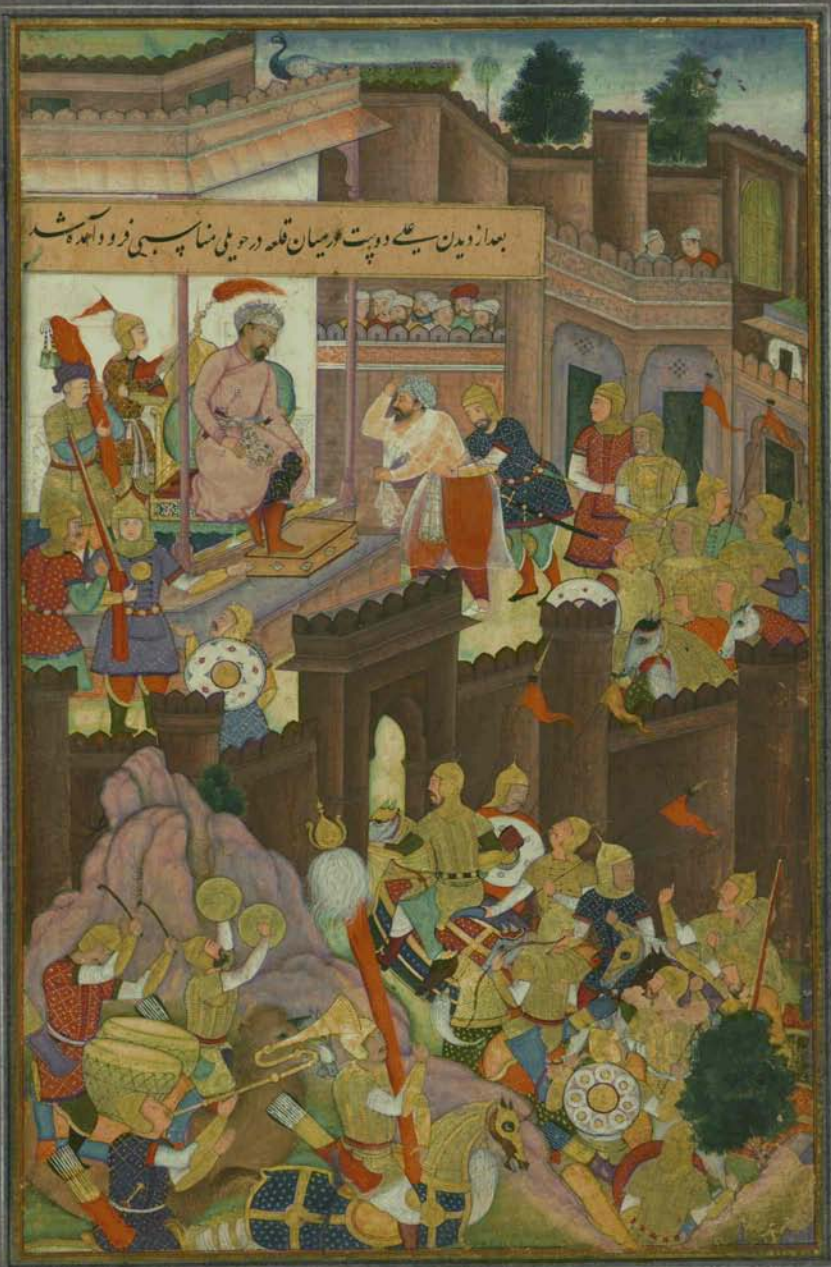
به سخن ای خاندان شسته و توکل
به غایت الهی نیست شود

نموده روان شدیم وقت بود که بدروزان وقت

طیای غیب در روز پنداره
مغنیسان ایم می پست

در روز راه انکروه التماس کرده بعد از عهد و شرط کردن

ملازمت کرد
در روز روز را و اگر کرد



بعد از دیدن یسعی دو پست گریسان قلعه در حرمی مناسبتی فرود آمدند

بودند بحسب لشکرهای ایشان و لشکرهایی که عقب ماندند بودند یک دور زوی
دانا و حاجی توقف کرده و بنحو همراه ساختند و آنگاه از خوی شاهی پیمان تری
در قوش گنبد فرو دادیم ناصر میرزا بنوکر و چاکر خود از ولایت خود
یک چیزی رسانیدند و دو سپه روزی عقب تر پیام گفتند از
قوش گنبد حضرت طلسمه مانده از قوش گنبد کج نموده در کرم شب
چای دادند و پروریم که آنکلا شتران کاکلیانی پی را که همراه خود و شکیب
و کج از خیر کند شتر در جام فرو آمد شد تریف کورک تری شیدا
شد و بویک مسجد کیکان و مسجد روان این بود از جابای و در آمد
درین کورک که ای سپهرش تراشید و بود و اند چون در جام فرو

پیوسته
پیوسته
پیوسته



یک دشت پرکلا فی را دیده نوای کرامت ایام کرم را بر کلاک به سینه کرمی

هر چند که کتری را پر سپید شد گفت در وقتی که برشته بار دو

نوا



نختر مرغ پست و پنج قبضه کنگار و مرغ شازده قبضه جمد سرسبز و دو قبضه
چهار قبضه چهار ثوب چکن تقولات پست و هشت ثوب تقولات نجات
روز و صحت باران بسیار بارید سیزده مرتبه باران بارید یعنی از مرد و ک
پسرون جاریده بود تمام تر شدند بجمدی گوگدش ولایت سامان را
غایت کرده پس بل طریق ایفاریتین کرده صمد فیروزه را بجایون
جوله و داد شده بود پس را هم بجایون غنایت کردم و سپک
در پیش همایون گذاشته شده از جهت این مناسبت بجای محمدی پس بل
به طریق ایفاریتین و سپک و کتک سپک و ملک قاسم با شفته باران
و خوشنایان ملا اباق را در پیش کورن را با ترکش بندان میان دو آب
ایفاریتین فرستاده شد چه چهار نوبت از قاسم پس بلی اقبل نمود و بار اعجاز
کرده است ایفاریتین پاید نیک است بین باین شوق و باین نیات خود که
از ما که بخت و دادمانه گوهر اگر رفته افغانان که بخت و پریشان شده

بخت زمین عمو را غالباً آب غریق نبوده در کنار رود شست کتبه داد که
 با آب این ستاوه می آمد فزود آیدیم رود رود شگفت ای چاه که آب روان است
 چند نوبت که ازین کده شستیم مرکز دین روان دمه شد دین نوبت
 بخت بارانهای بهاری دین روان و آبخان آب آمد بود که اصلاً که ز یاد نماند

اگر چه چینی این نیست بل بسیار
 عیش بود تمام پس در شورش شاه

کمانده که نشسته شد بر پیشانی تل پرتال سپین مارا با برنجی بسته
 از آن طرف کشیده گرفتند ازین آب کده شسته بر او کهنه
 نمانی از بسند سپرد که شسته بنفرین آیدیم چنانچه
 میسر از یک دو روز همانند از میس کرد و آتشها کشیده



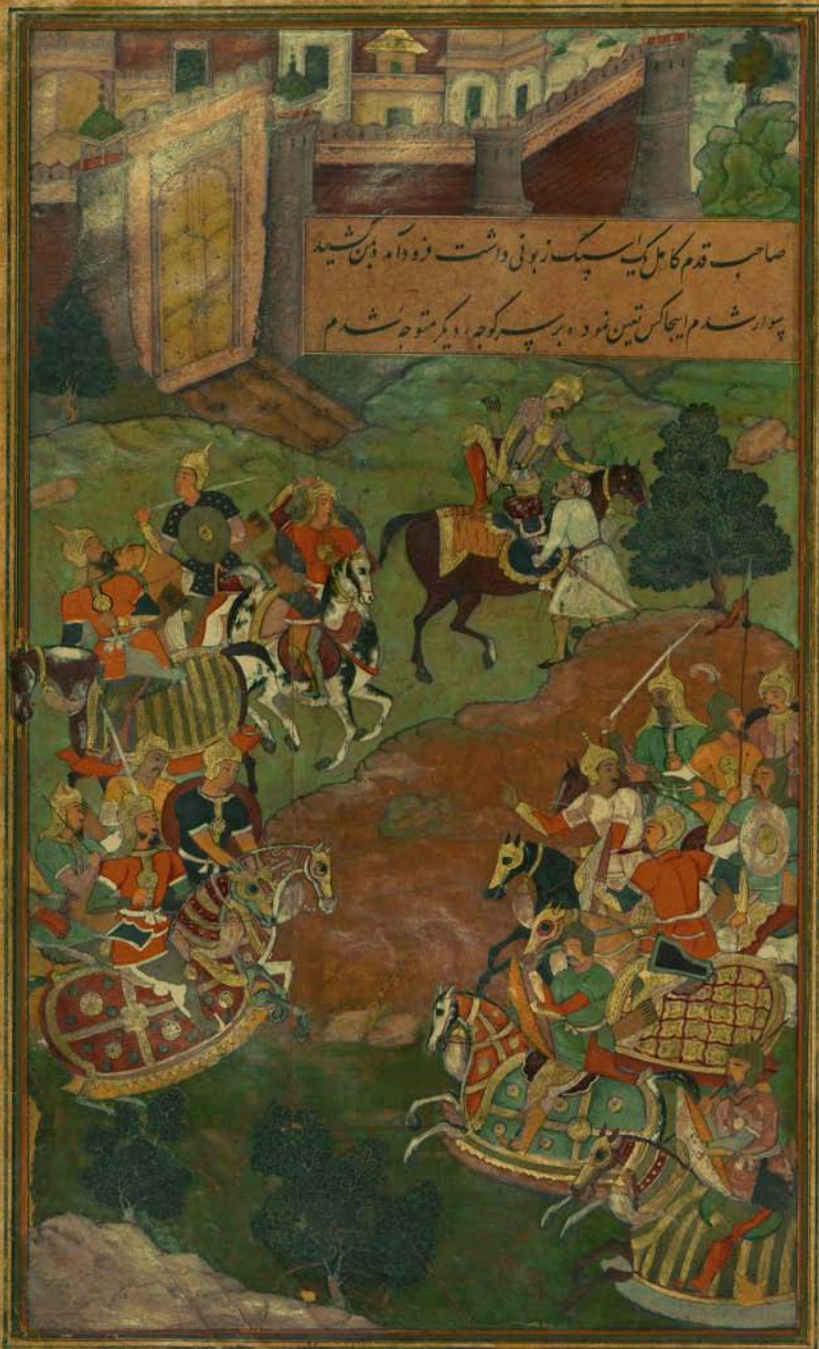
حضرت داد و شد شاه پیکم هم در میان میرزا متوجه شد مذخاله من
هر کار خانیم هم خیال من بزبان کرده مذنا سببت ایشان همراه
بودن با من بشت بر بود را دیده ایشان بودم سبب منع کرده است
منوع شده مذ ایشان هم بطرف بزبان رفتند در ما د جادی الاول
از کابل بغیر میت سند و پستان کوچ نموده شد از راه خزر و کابل بسنگ
پسیده از قوروق سپای از کوه قتل کشته شد افغانانی که در سال
قابل لغمان می باشند در زمان اسنیت هم در زود و در و افشار بدین
تاریخ را خود می طلبند و نمی توانست دریافت مرا کابل را پاره تا مقصد پستان
مال نموده یک بدی ایشان و شده و خبان ایشان هم
شده با تجار سید که صبا می که از یکدیگر یک کوچ می نمودیم
افغانانی که در میان بودند مثل خضر خیل و شوی خیل و سبلی و کویانی
نیال بسن را که قتل حکم الیک نمود ، هر کوی که طرف شمال است



رپاست کرده آمد و مهلما نواخت و شیر بازی کرد و بیکدیگر در آن
بجهد و پوار شدن فرمودم که مردم لشکر کپس از طفت خود برکوه
برای این مردم لشکر از هر طرف منجحت متوجه شدند



آفتاب یک قدر نیز بر آمد بود که اکیه شکست شد تا نیم روز شدن ضربت جنگ
بود نیم روز شد که اعدا مغلوب و قتلور و اجابتیج و سپه و رشده بفضیل و کرم
امد تعالی انجمن کار و شواری را با اسپان کرد و انجمن لشکر بسیاری را در نیم
جنگ که میان کرد و پنج شش هزار کس نزدیک ابراهیم در یک جا قتل رسید و بودند
دیگر در سر جابر جاهد نام را درین معرکه پانزده هزار و شصت و نه کس کشته می گردید و در وقت
آمدن اگر از تقریر مردم شنید و پستان معلوم شد که بعلبغ هزار کس میریج که
باغی را زیر کرده فرو و آورد و فرو و آورد و روان شمشیر پیش رو امرای فرود
آورد و راه او و خانان را آوردن که شش خیل خیل فلان را با فلانهای آنها را آورد
پس کشت کرد و از عقب غیر فرست از تاپین خاصه سبای میز را و با با جهره و بوجک
با سمرها نشن ابراهیم را بر آمد و خیال کرد و قانع نمی متین کردیم که تا با که در سپدن
بی تعیل رفیق خود را با بنجار ساند از میان او روی ابراهیم که شسته سر اجه و خانهای
او را پسیر کرده در کنار سیاه آبی فرو و آمدیم نماز و دیگر بود که طاعتی را در حوز



صاحب قدم کامل یک سپه زبونی داشت فرود آمد بن کشید
پس از شدم ایجا کس تین نمود و بر سپه کوچ و دیگر متوجه شدم

پس سلطان بیس زبونی اسپ مرادید و فرود آمد بهین اسپ خود را کشید
به ار شد در همان وقت قنبر علی یک پسر قاسم یک زنی از پیشین که کج
آمد و گفت که مدتی شد که بهای کج میزار از زور آورد و چاسا نشد بهای کج میزار از زور
ما میترشیدیم در همین حالت سید قاسم که در قلعه پاپ بود رسید و آمد
عجب بی عمل آمدن بود درین طور محلی انجمن قلعه مضبوطی کرد و پست نمی بود
بود من برابر اسپم یک کس که جوی باید کرد اندک زخمی داشت نمی دانم از آن
برویا از دل بای دادن بود جواب پس بنید و شرافت گفت یکی خیال کردم
که از پل گذشتند پل را در میان کرده بطرف اندجان متوجه شدم با شمشیر زاده
بجای غلی غلب کرد و گفت که از همین دروازه زور آورد می برایم بمن با شمشیر زاده
بطرف دروازه متوجه شدم خواب میبرم آن هم در آن حال مرد را به پنهان گفت
در وقت درآمدن در کوچ سپید قاسم دست ناصر باقی خیر چاقه لاش می کنند
من و ابرایم یک و میزار اقلی کو گلداش پشت بودید هر دو بروشدن



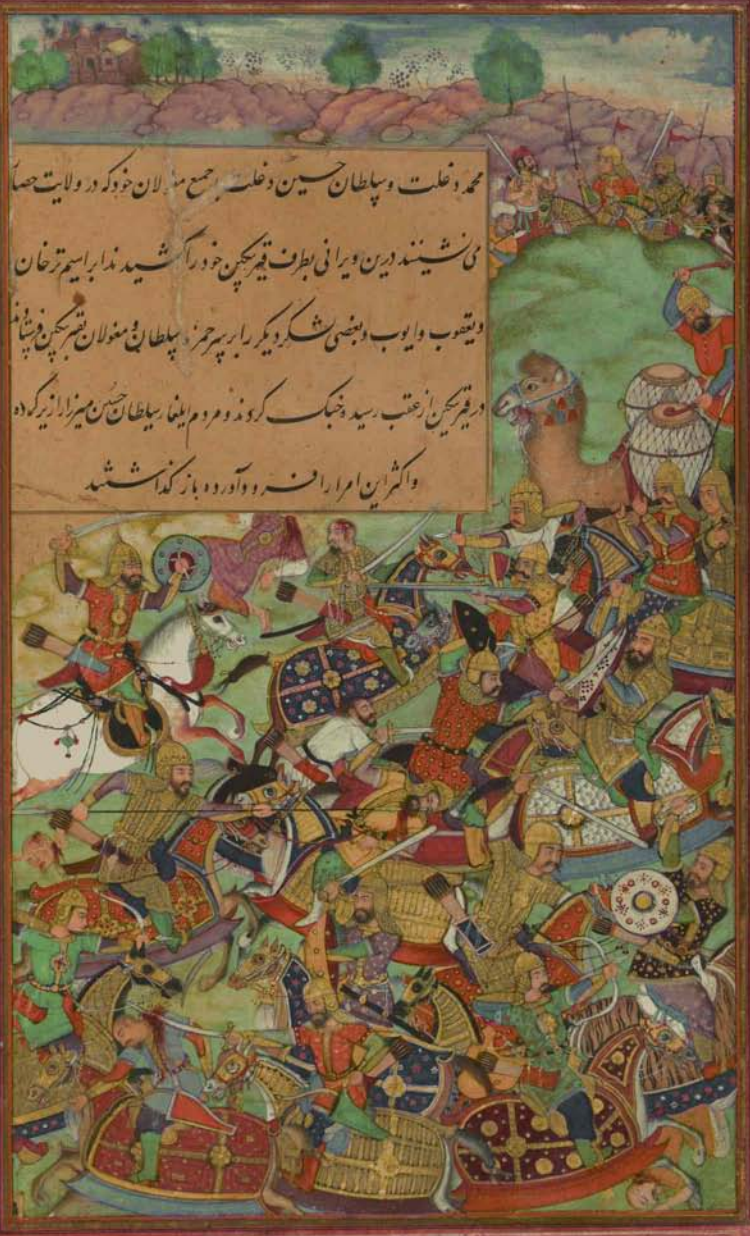
بروازنده در میان دروازه شمشیر و دروازه ارگ آمد و ملازمت کردند

نماز و یک قاسم پیک وقاضی شمس و ملازمانی که در کابل ماند بودند
آمدند ملازم مت کردند و در جمعه خود ماه ربیع الاحسن در نماز و یک
مجلس شراب شد شبا چمن خلعت خاصه غنایت کردیم چو شنبه در کشتی در راه
صوبی کردیم نور پیک درین صفت عود می نواختند در آن وقت به
بنیاد نماز شین آگشتی برآمد باغی را که در میان گلخانه و کوه طح کرده بودیم
سیر کرده نماز و یک بیاض بقیه آمده شراب خورده شد از طرف گلخانه فصل
برآمده بارک آمد شب پر شنبه پنجم ماه دوست پیک که در راه تبندی کرده
بود بر حمت حق رفت بسی متاثر و متامل شدیم نقش دو پست پیک را بنویسند
برده در پیش دروازه روضه سلطان گذاشته دو پست پیک بسیار جوانی
بود در امیری هنوز ترقی می کرد پیش از امیری در زمان چکی کری و نزدیکی
بودن چو سهرتبه خنیاگر کرد از آنجمله در یک فوسپنجی اندجان رباط
در ورق در وقت شش پنجم آوردن سلطان احمد بن باه پانزده کس

نام ایشان که محبت برآمدند خند کا فو قبل رفت در پستی کا، دره
در این چند جوانی را بر سر کوب بر آوردند و بر دو محل کشتن کا زبان زبانی
دیر آمده تیر که شش ماه و چهارم یک رسیده در محل که تیر رسانید پنجاه شش کجیر بدمان کن
در آورد و پنجم را که نیز این سه روز از اجدا پاس خست گرفتند در
الی زارهای کفار یک شب توقف نمود، غلبه بسیاری گرفت
در دو آمده شد در همین ایام در نواحی تومان مسند را آورد و شتر تقیم
و چه چک را که حالا در کج شاد چمن اسپت بقاسم کوه کتاشمش عقد کرده
مهرجن صلح رفتن بجانب هند و پستان یافته نشد ملا با با
مانوی را با چند جوانان کجبل فرستاد، از نواحی هند را کوچ نمود و به آنرو ششوه
برده شد چند روزی در آن نواحی نشسته شد از آنجا که نور گل رشته سپهر گروم
کنز در جاله نشسته باورد و آدم از آن پیشتر در جاله نشسته
و دم خلی خورش آمد در جاله نشسته بعد ازین شایع شد

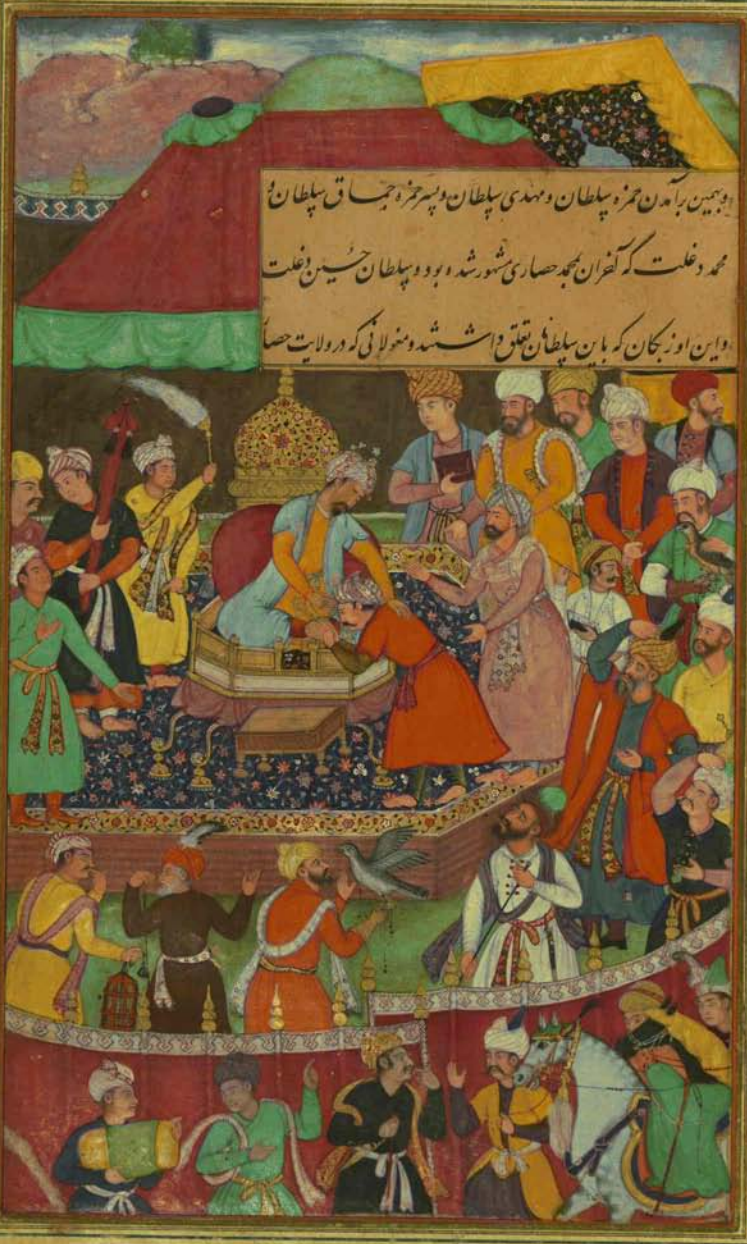


پوئرفت و ویران طر شد و جانب حصار برکشید سلطان حسن میرزا
از آب گذشته بدین الزمان و ابراهیم حسین میرزا و ذوالنون ارغون و محمد ولی اسپه
بر پرچم پروشاه با ملینار جدا کرد و مظفر حسین میرزا و محمد بزندق بر لاس ابرن ختلان
فرستاد و خود بر سر حصار آمد و نزدیک رسید تا بنابر داشته شد سلطان سپه و میرزا
صلوات بدون حصار را دست نیافته بالار و بر رویه زد و شد و بر او سپه و تاق تیر را و
خروج و با سپه میرزا بر تقد رفت ولی عم خود را اطراف ختلان کشید و قلعه
حصار با باقی جانیانی و محمود بر لاس سلطان احمد پدر قیچیک منبسط شدند
سلطان حسین میرزا این خبر یافته ابو الحسن میرزا و بعضی جوانان را به بالار و بر رویه
گمرو و از عقب سلطان سپه و میرزا نوپستاد و در محل آمدن مکتبی میر سپه
سپه بکن کاری نمی توانست ساخت میرزا سپک و یکی بود آنجا شمشیر می سپه پانزده
سلطان و مهدی سلطان چند پال بود که از شپانی خان جدا شده و آمده
در طار مت سلطان محمود میرزا بودند با جمع او ز کجا می خود



محمد و خلعت و سلطان حسین و خلعت بر صحنه ملائک خود که در ولایت حصا
می نشینند دین و ایرانی بطرف تیره کچن خود را کشیدند ابراهیم ترخان
و یعقوب و ایوب و بعضی لشکر دیگر را بر سر حرم سلطان منولان شهر کچن فرستادند
در تیره کچن از عقب رسیدند جنگ کردند و مردم اینها سلطان حسن میز را از زیر کرده
و اکثر این امر را فرستاد و آورده باز کنداشتند

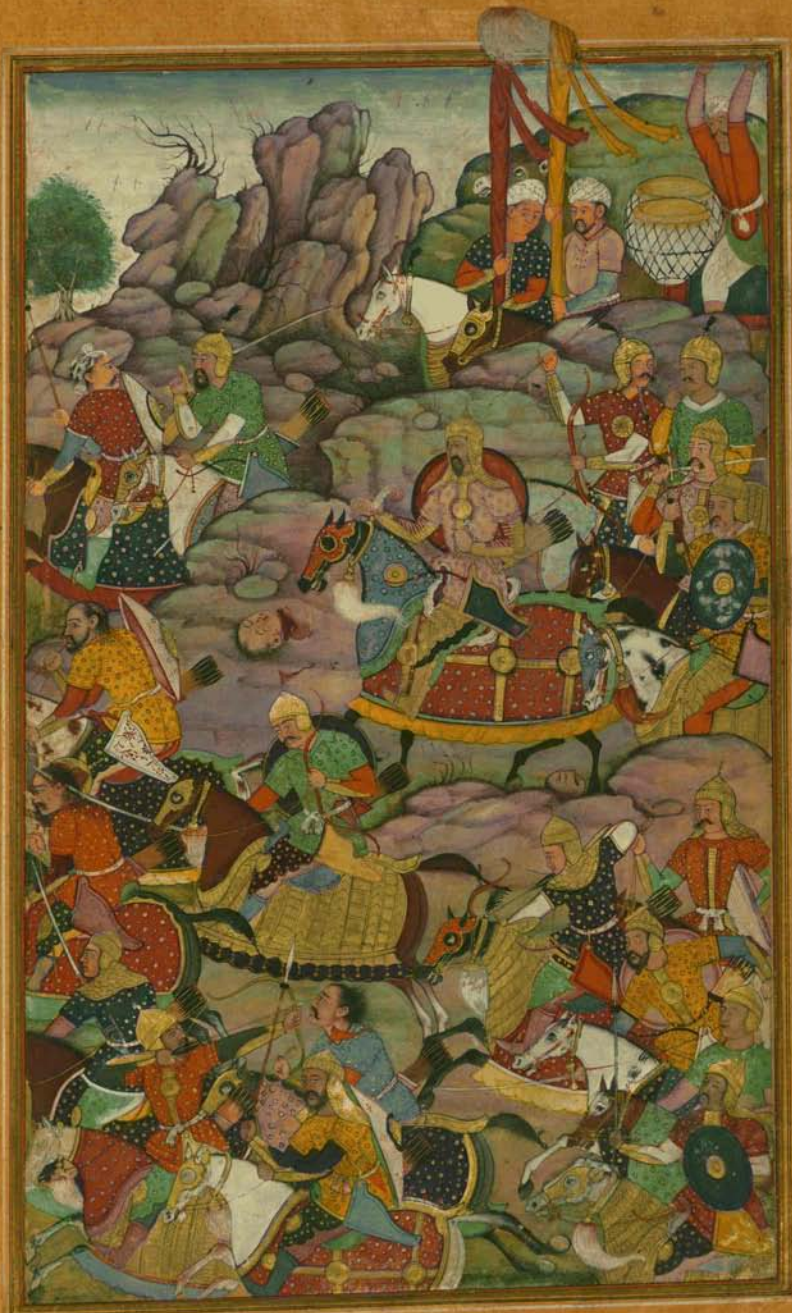
و بر همین بر آمدن حمزه سلطان و مهندي سلطان و پسر حمزه و جاسق سلطان
محمد و غلث که لفران مجد حساری شورش بر او و سلطان حسین و غلث
و این اوزجان که باین سلطان تعلق است شد و منوالانی که در ولایت حسا



نی نشینند از نوکران سلطان محمود میرزا مارا کشته در ماه رمضان باند جان آمدند
در آن ایام پسر تور پهلایین تیموریه بر پسر تو شک می نشستند حمزه سلطان
و مهدی سلطان و جاقی سلطان که آمدند بختیلم ان سلاطین بر خاستند از
تو شک فرود آمد و این سلطانان در یاقم و سلطانرا در دست راست
در باغش نشاندند مغولانی که پسر و از ایشان مسد حصار می بود آمدند و آتیان
نزدیک پیش بود
مازمت کردند سلطان حسین میرزا قلعه حصار را قبل کرده فرود آمد و حقیقت
و قلعه گرفتن و پسنگ زدن و دیک بختن و بکار و مهم اینها شب و روز
قرار و آرام داشت جهانج جانب قلعه انداخت و بقسی که بطرف شهر درود
انداخته بود خیلی پیش آمد و بود مردم قلعه هم تقب انداخته این تقب را یافته
و مردم قلعه از بالا باهیا و در کرد و اینها بختن سپورخ تقب این بود
بطرف بالا مردم قلعه برشته مردم قلعه بدون نزدیک رسید که کشید
بر آمدند و قلعه کوزه کوزه آب آورد و در تقب گذاشته مردم بیرون را

از بالای چساره او بر آمد در عین نرسست یا نمی را که بر اینند و این چساره
بطرف پنی گاه که در مرغان گذشته شد در وقت گذشتن از بزمیهای تخاصی بوزپوار
شخصی در دامنه که در فتن این طرف یا آن طرف حیران و مسترد شده
نفر یک طرفی روان شده باشد چسک مانا بود غالباً شاو پک بود مجرد
زیر که در نیم تمام مردم شکر بفرود آوردن و در حال نمودن نیم فرستند
همراه آن از روی شمار دیازد و کس مانده بود از آن یازده کس که بعد از
کتابد ارب بود و میثم نوزایت و جنگ میگرد یکی مردم خود متوجه شده
و بجای نقل توکل کرده تقار با نواته بطرف غنیم روان شدیم
کوب و از غنیمتگری و پسر کوهی بود که او متوجه کیش نینک کوهی
یعنی کوه پیش و نند و خدایت برین هرگاه کسی را زوری نیست کم سن
نیزه قلید غلبت نیزه کثیره تا بان اسد او از تقار و شینند و توجرتان
و دیده طریق قرار را فراموش کرده راه فرار پیش گفت خدایتی است

از بالای چساره او بر آمد در عین نرسست یا نمی را که بر اینند و این چساره
بطرف پنی گاه که در مرغان گذشته شد در وقت گذشتن از بزمیهای تخاصی بوزپوار
شخصی در دامنه که در فتن این طرف یا آن طرف حیران و مسترد شده
نفر یک طرفی روان شده باشد چسک مانا بود غالباً شاو پک بود مجرد
زیر که در نیم تمام مردم شکر بفرود آوردن و در حال نمودن نیم فرستند
همراه آن از روی شمار دیازد و کس مانده بود از آن یازده کس که بعد از
کتابد ارب بود و میثم نوزایت و جنگ میگرد یکی مردم خود متوجه شده
و بجای نقل توکل کرده تقار با نواته بطرف غنیم روان شدیم
کوب و از غنیمتگری و پسر کوهی بود که او متوجه کیش نینک کوهی
یعنی کوه پیش و نند و خدایت برین هرگاه کسی را زوری نیست کم سن
نیزه قلید غلبت نیزه کثیره تا بان اسد او از تقار و شینند و توجرتان
و دیده طریق قرار را فراموش کرده راه فرار پیش گفت خدایتی است



هر کج که داشته شد بلنجان هم از جهت لاغری اسپان لشکر بسیاری
 گشت اسپان اینها کسی که اینجا هم آمده اند آنچنان خراب شده اند که جاق تر
 بس روزه هزار بند اگر چه این سخنان متعجب و چون غریت کرده شده بود این اسپان
 طرفین از خسته صباح چاک کوح نمود و بطرف گذر شدند توجه شدیم صحبت بین
 مژ در یای پسند میر محمد جاله باز ابرادانش و چند جوان دیگر را
 اینها همراه فرستاده شد او و دو در بطرف دریا روان ساخته
 خود بطرف پواتی که کرک خانه سم میگویند صحبت نگاه کردن
 بر کان رقم جنبه کرک پیدا شد با بنگارش بسیار بود بر آمد یک
 کرک بچه واری در میدان بر آمد که بخت نیز بسیاری زوده شد
 چون بنگارش نزدیک بود خود را در جنگل انداخت در جنگل تش
 زودمان کرک خود یافت نشد یک دیگر در غنچه آمد در آتش سوخته
 و پست و باز زده افتاده بود فوج کرده هر کس شترانه گرفت

ساخته یمان آب بوالی



گرفتند من هم تیری ز دم جالو پاساده در وقتی که بر تیر به نیزه سینه
نیزه به بدان کزیده کند پر تافت بر تیر سیاری خرد در بوت به خرید
ایستاده بود با با سیاهل شمشیر کشید ز نو یک رفته بود در حمله کردن
انداخت بعد از آن علی پستانانی در کمر نیزه بر خورار در میان خیمت

در میان آب اورا کشیده آب پرورده
چو پست اورا ز نو بدو که کمره صبا ان کزیده

به کمر آمد که کور کتری را تاج کردیم از عالم صومعه مشک و یک نان اکی
بعد از در آمدن در درواز و یک دوزینه فرو دادند از شده و فریاد می پی در آمد بی شمع
در آمد و نشود و کرد و نواهی از خانه سوی پیرویش که زنا کشیده اند بی نهایت ثنا
است در اطراف این که کور کتری شل شب بر مای در رسد و به دیو خفاجر با پست

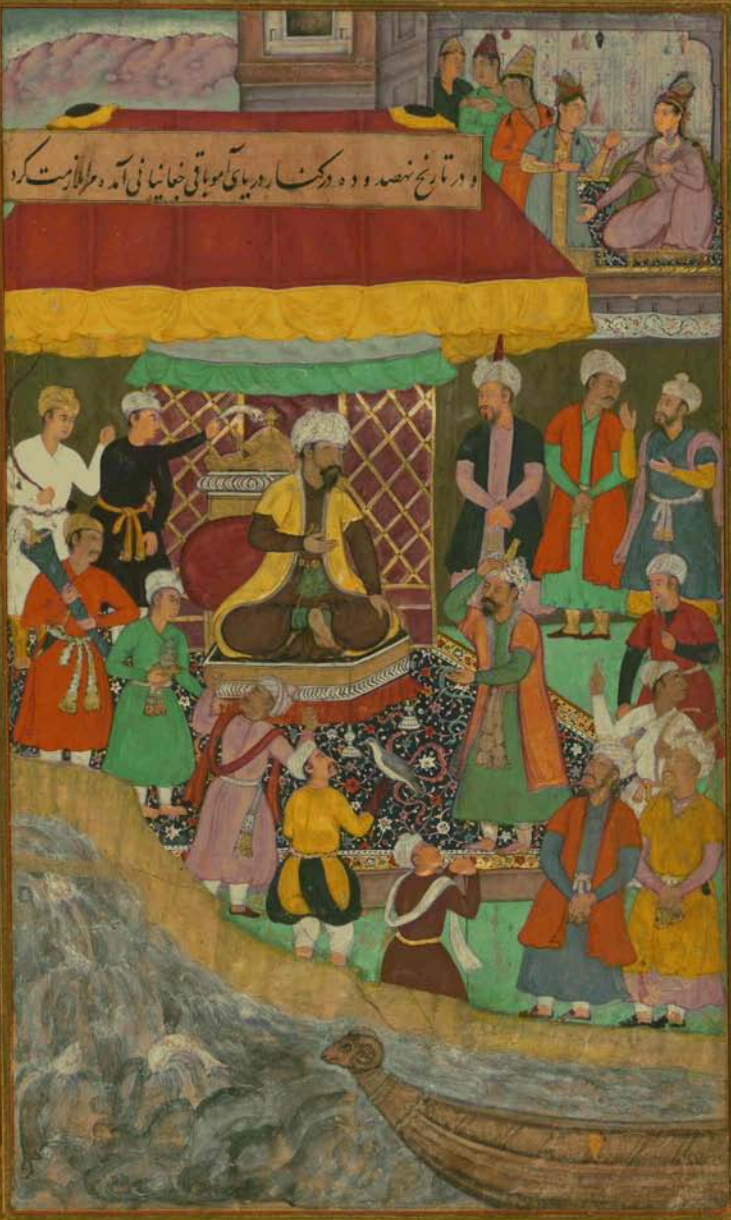


پس ای که بر حمت حق رفت یک پسر دیکر سلطان حسین میرزا بود ما در او و شتر و نوزادان
و خواهر خود و ما در من سلطان کاخ نام بود حالات این چهار میرزا در وقایع سال که

کاخ نام اینها را سلطان محمد میرزا
محمد میرزا پسر و خواهر آن بودند
و از شتر و نوزادان پسر

در یک محله میرزا بصره نمودن بنام میرزا و او بود و یکسخت و شتر از پسر و میرزا که خانزادگان
و نظامی بنام سلطان محمود میرزا با یک کاشغری دادند و شتر دویم سید که سلطان حسین
میرزا در قهقبر حصار را محاصره کرد و بود و میرزا نام پسر خود که از پانزده سلطان
و شتر سلطان ابوسعید میرزا را میداد بود که وصل کرده از گرد حصار برخاست
و قطار شتر سیم آفاق کم بود و شتر چهارم را در وقت سی که سلطان حسین
میرزا بر پسر قندز آمده بود و عمر شیخ میرزا پسر خود که میرزا
را با لشکر خود که یک فوستانه بود و بهمانجا میرزا نام فرستاده بود

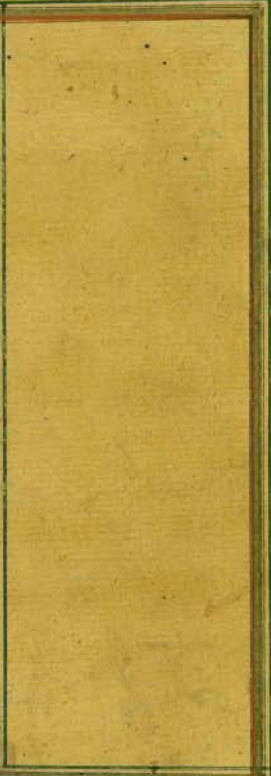
و در تاریخ نهند و ده در کشت رودی بای آمویاتی بخانیانی آمد و مراد است کرد





دیگر محمد قاسم نیزه برادر حمزه خود چسبند و را شمر و ز آورد و آورد
 از اینجمن مردم سپاسی و جهانانی که مردمی شناختند خیلی بودند

ویکرا از تیمان شکر و دیوانه جانم مانت را و کف عشق را آوردند که در جنگ سپید
 و بیخی خیره پسر آمد و بودند بقصاص چاههای که در غار عاشقان گشته شد
 بودند فرموده شد که بعد از آنکه بشنیدند بر دم پیرش این سخن گفت کلی در جهان
 از قلعه بر آمدن انبار طوط شد و کار بانجار پسید که مردم تمام گمانند عشق را
 و او و غلام می آوردند آن قباب بپیران تحویل کرد و پسر در بیفتاد و دو سالگی
 می در آمدند طلیده و یکی گشش کرد و پوچن اینجا قرار یافت که مرد و
 عاجز شده اند بنسایت الهی امروز هم باشد میگرم فردا هم باشد میگرم بیگانه
 در پسر وی توشش می کشیم از دیک شهر جزا پسته در یک قلعه مشلاق می
 انداخت اگر رفتی هم باشد لی زد و ترمیرد و بجهت قیشلاق قلعه غایب
 مصلحت دیده و کوچ کرده در اولانی که پیش خوابه دیدارست و او آمد ه شد
 و در قلعه در آمد و جای خانه و کعبه را تعیین نمود و بایست خنمیز است ماد
 قبل ششید یک ایسه واری او این بود ازین هم نایسه شد و با و صد و



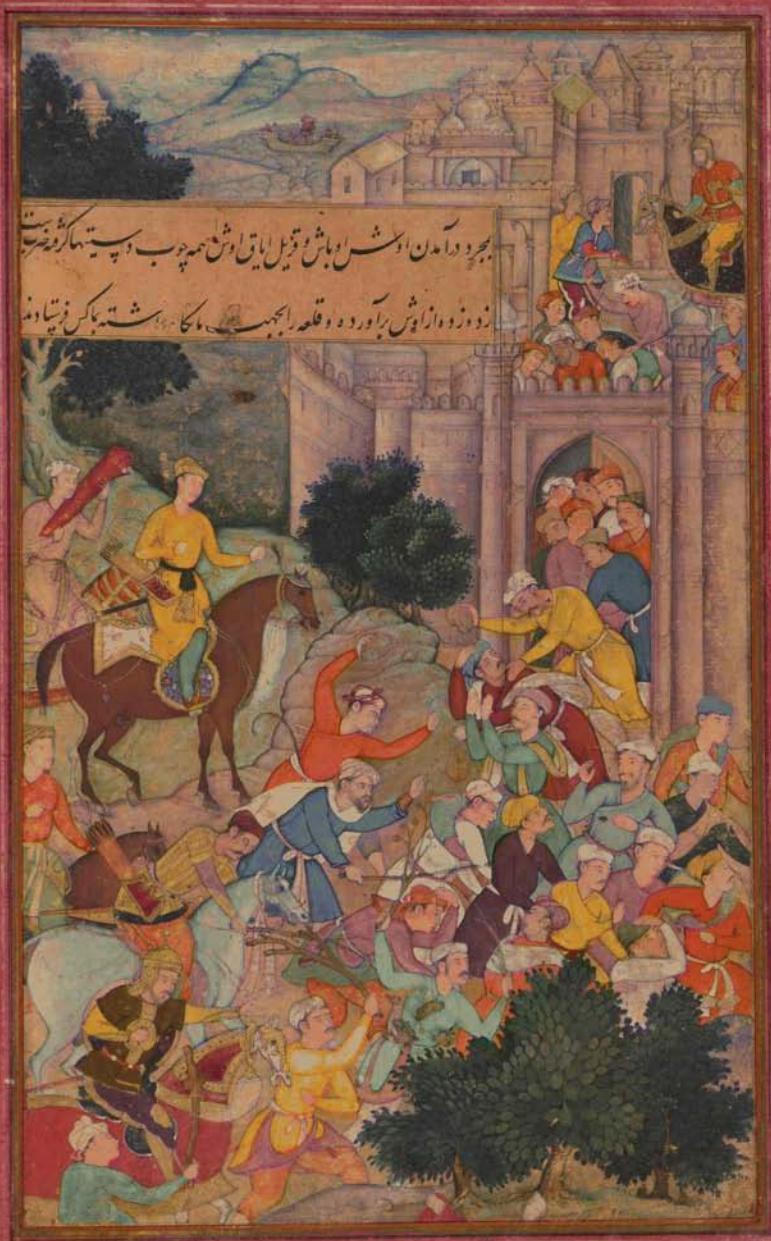
ستاد
 ششید بیست و پیر شد
 در نامی عشق را و آنک گشته شد
 تمام پسر را در این شهر ششید
 در ششید جیبانی قازانکوک طلیده
 قی قی شده قلعه در ششید بیست و پیر
 نبار نمود و در سرور است اما استیاد
 قی عشق خنمی بر پهلوان چه

در ششید بیست و پیر شد
 در نامی عشق را و آنک گشته شد
 تمام پسر را در این شهر ششید
 در ششید جیبانی قازانکوک طلیده
 قی قی شده قلعه در ششید بیست و پیر
 نبار نمود و در سرور است اما استیاد
 قی عشق خنمی بر پهلوان چه

در هر آنکه هم داشت این کیفیت را دانسته و بی نیادی ایشانرا معلوم کرده قلع
 انداخته از مضبوط پاستور کس فرستاد و در وقت رسیدن اینها بانه جان
 قلع را معلوم کرده و سخن اینها چکا قرار نیافته و بران شده و از زون پس بکج خود
 بطرف چسبی خود را کشید سلطان احمد بن بولایت خود باوش رفت همانجا
 میز را را بندی از نزدیکان و جوانان او از زون جن گرفته و در نیمه شب مثل گرسوز
 باوش فرستاد و بود همراه شده و مضبوط پاستور از جان بران

نام پدر سلطان او را
 از کشته و در کجا با جان آمد
 از جانب بران از مغیان از کشته
 در وقت نکرده در وقت

دوست پیک و میر بر بود باشد دیده و پرسیده و از غیبت شفت ایستاد و از سر او از کرد
 ولایت چو که دو پسال نزدیک شده بود و کوازی پست رقیب و به نهایت گاهی از وی استعد
 شده چهار بار میز شد سلطان احمد مثل که چکا کینه همراهم او بجانب او ش رفته بود



بجز در آمدن او شش و باش و قریل باقی او شش همه چوب و سپه تیمار گشته است
ز دوزخ و از او شش بر آورده و قلعه را بجهت ماکا شش بر باکس فرستادند

ند تر نمی شود موی او رز دوروی او سفید می شود دم او خیلی دراز
شود یک نوع دیگر میمون در بحر و سواحل آن نواحی دیده شده
میمونهایی که در آن ولایت می ریزند خیلی کلا تر است دم او هم بسیار
را از پست موی سفید تر است روی او پشمی است این نوع
میمون را انکوور میگویند که در پستان سندوستان و جنگلهای او می شود
این نوع میمون دیگری شود روی او موی او جمیع اعضای او پشمی
مختل است و این نوع میمون را از بعضی جزایر دریای باری آورند و یک نوع
دیگر از بعضی جزایر هم آورند که یک او به زردی و کبودی نیز می باشد
و پسین تین می باشد و سر او پهن تر می باشد و چشمش از دیگر میمونها
بسیار کلا تر می شود و بسیار پر قهر و کزنده بود و از عجایب آن بود که
بایم ذکر او در نغوظ بود و سر کز پست نمی شود یکی دیگر نول پست از
پیش حس زوی جزو تر باشد بر درخت می براید بعضی موش را میگویند



این را مبارک می گویند یک موش دیگری پست که ککامری می گویند
این همیشه بالای درختانی باشد بالای درختان پدیان



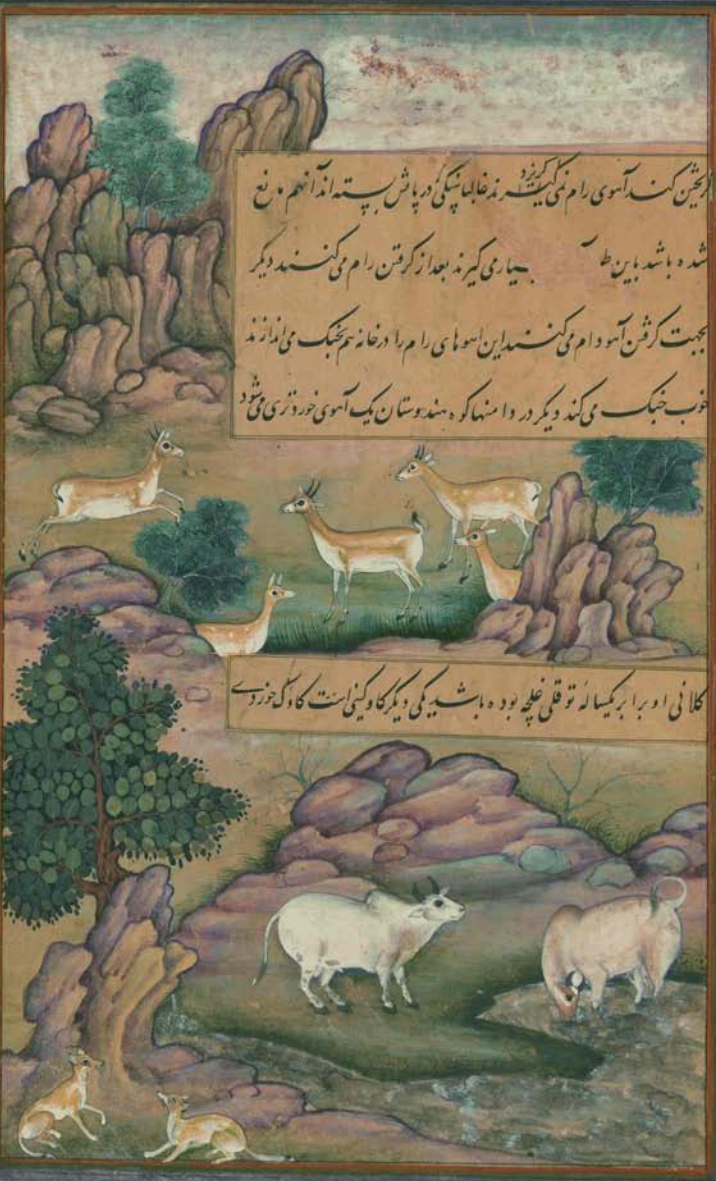
و بالا عجب چیست و چنان می رود از طویر کی طاپوس پست بر کف



و پر زینب جانوری است اندام او در خزر کرم و زینب نیست



اگر چنین گوسفند آسوی رام نمی گیرند نشسته ز غنایا پستی که در پاش پسته اند آنهم منع
 شده باشد بین طاس . بسیاری گیرند بعد از گرفتن رام می کنند دیگر
 بجیت گرفتن آسوی رام می کنند این آسوی رام را در خانه خجک می نمازند
 غریب خجک می کنند دیگر در دامنه کوه هندوستان یک آسوی خردتری می شود



کلانی او برابر یکساله تو قلی خلیج بوده باشد یکی دیگر کاوینی است کاو که خرد است

می شود برابر قوچقار کلمان آن ولایت بوده باشد گوشت او بسیار
 نرم و لذیذ است یکی دیگر میمون است هندوستانی با دزری گویند



این هم انواع مار و کبک نوعی آنست که در آن ولایتهای برمه لویان
 بازی میبند آموزند در کوهستان در نور و دره سفید درواستهای
 نوحی خیر و ازان پیمان تر در تمام هندوستانات می شود ازین جا



درخت خرما هم که پسرش ریخته شود درخت آن خشک میشود و یک دیگر آنست که
چنانچه از حیوانات بی زخمه حال نشود درخت خرما هم از زخمهای زشانی آورد
اگر ز پستانداری و یا حقیقت این سخن معلوم نیست سرخرما که مذکور شد عبارت
از آن پسر است پسر خرما همچنان میشود که جای برآمدن شاخ و برگ او مثل پسر سفیدی شود
ازین پسر سفید مثل پسر شاخ و برگ می برآید چون این شاخ و برگ پریشانی تر شود
برگش بترتری شود این پسر سفید را پسر حسد می گویند طوری است بزبان مرغ
بجز خار مغریست باستی پست همین جایی را که پسر در آن جای شود زخم می کنند
در آن زخم خرما را آچنان می مانند که از آن زخم سرابی که برآید از بالای سرابی که
خرما جاری می شود برگ را در دهن کوزه که آشته کوزه را در خست بسته اند
از آن زخم سرابی که حاصل میشود در آن کوزه جمع می شود اگر فی الحال خرد و شود
شیرین طوری است بعد از سه چهار روز اگر خرد و شود فی الجمله کفتری دارد و یکسوم
یک نوبت در وقتی که میرباری زخمه بودم بسیر نمودن مواضعی که در کسنا



یک دیگر خرباست اگرچه خرما مخصوص هند و پستان نیست جن در آن آتیا



بنود مذکور شد درخت خرما در لغات پست شانهای درخت در کله دخت
 در یک جای شود بر کهای او پرنج شخ تا سر شخ در سرد و طوفت او می شود
 تنه او نام هوا پست و بد رنگ میوه او مثل غنچه اکور است اما غنچه اکور
 کلا تر است یکگونه که در میان نباتات دو چیز درخت خرما حیوانات
 می آید یکی آنست که چنانچه سر حیوانی که بریده شود حیات او منقطع می شود



در پریدن از جنگل نمی براید از زمین جفت مرغ جنگل بگویند یک کیشیه کلانی و باشد چکمری گویند



کلانی نه برابر با پالانج بوده باشد سر او سر کوچک پیک شپسته در رختی که خیال می کند شامی با
کرشته بگردن شده می است مد غزالی دارد یک دیگر عکسند و تسان اسپت است می گویند



از عکس جزوی جزو تر باشد عکس ابلق سیاه شپسته و تسان ابلق مله و سیاه است یک جانور دیگر است
کلانی او برابر ساند و پالانج بوده باشد سرش زنگ است در باهای خود از آنک سیاهی دارد



یک دیگر که جاپت به رولو طاج شپسته است از رولو طاج شپسته است یک رنگ سیاه است
و شترک

یک دیگر کرم است در زمی و برابر زانغ بوده باشد از زانغ غلیظ در یک است طری میخا



بیل تند و پستان آن بوده است در پیش مردم تند و پستان برابر بل صفت است در در باغی که
درخت بسیار داشته باشد می باشد جانور دیگر است یک جانور دیگر است شب پشه شتر قرق
برختها چسبیده می گردد کانی او را بر شتر قرق باشد شطلی منبر رنگ است



از حیوانات آبی و یکی شیره آبی است در سیاه آبها می شود و یکس شباهتی دارد



پس که در نظر آمد نو از نواجید برید به چهار منزل بنور بند آمدیم در وقتی که در شهر فرود آمدیم
خبر یافتیم که شیر که از آن کمانی صاحب اختیاریم بود از آنجا نرفته و آمده در کنار بارگاه
که مروی که از راه پنجه که شورش عبدالرزاق میزد که در آن محل انکابل که خیمه رفته در میان
افغان بر کالیس در راهی معان بودی رفتند روشن که از کج
پسیدن این خبر میان دو نفر بود که از آن جا کن نمودند
شب راه رفت از کوه قتل بر سپاسان که ششم سپیل را سر کرده نیده
در وقت بر آمدن بر کوه در طرف جنوب در پستی پستار در شوی نود
شده که ششم سپیل نباشد گفتند که سپیل پست باقی جانیانی این پست را خاند که
نویسه نامه کجا تانی و کی طلعه شوی چشم تو بر سر که می افتد نشان
آفتاب بقدریک نینزه بر آمد بود که در پای پیچند در آمده
مرا و آمده شد جوانانی که پیشتر بقراولی فرستاده بودیم
و بنصب جوانان دیگر در پایان دست بر این نواحی یکی مار

بزرگ سپیدان پیشه که بر روی تازندگان کجنگ طوری می کند چو رسیدن زور او را
برداشت می گیرانند و شیر که را با شش و شش او چنان خوب او مشرو و او آورده آوردند



که در لغات می شود سرش پسیماه بالهای او چشمه او از بل یک چسری
 کاکاثره و قبا تر سخن می آموزد یک نوع دیگر است پنداولی می گویند
 از بنگاله می آید سیاه یک رنگ است چشمه او این شکارک کاکاثرست
 خیلی کاکاثرست متعارف پای او ز پوست در دو گوش او پوست زردست و این طوطی
 من نمانی او را و این سیاه یکو می گویند سخن کوی می گویند ندرت می گویند و این سیاه یک



ب نوع دیگر شکارک می شود از شکارک که پشت تیز گرد شده بود چسری بار یکم که چشمه
 سخن می شود این چسری سخن کوی نمی شود و این شکارک می گویند درین ایام که دریای
 ننگ را بل بسته گشته فغان از آرزو ما ندیم در گنود و او روان نواحی یک
 نوع شکارک دیده شد که پسته او سفید سیر او ابلق شیت او سیاه سر او دیده شده

این جز غالباً سخن نمی آموزد و دیگر لاجرا پست این مرغ را به قلمون میگویند

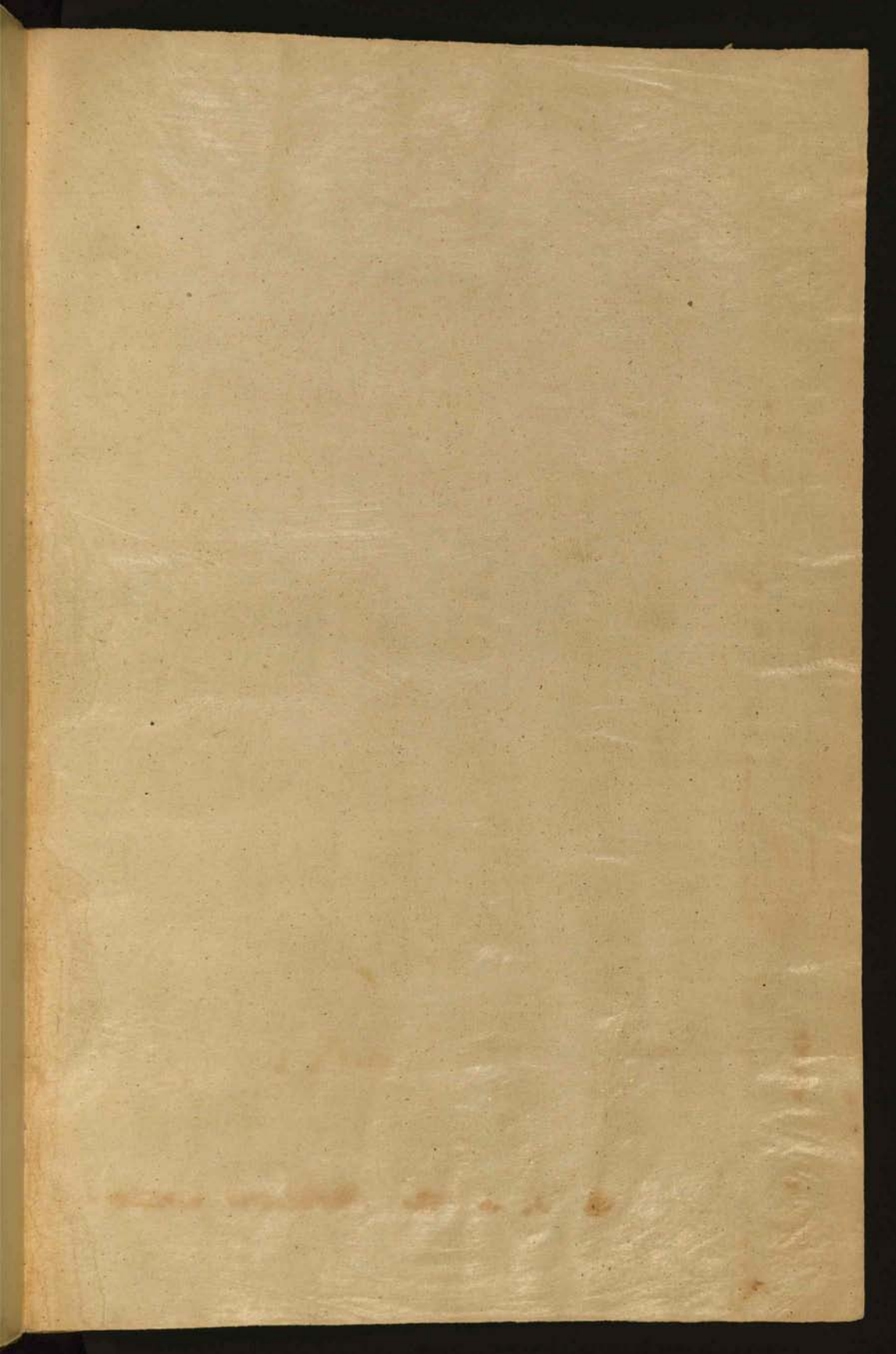


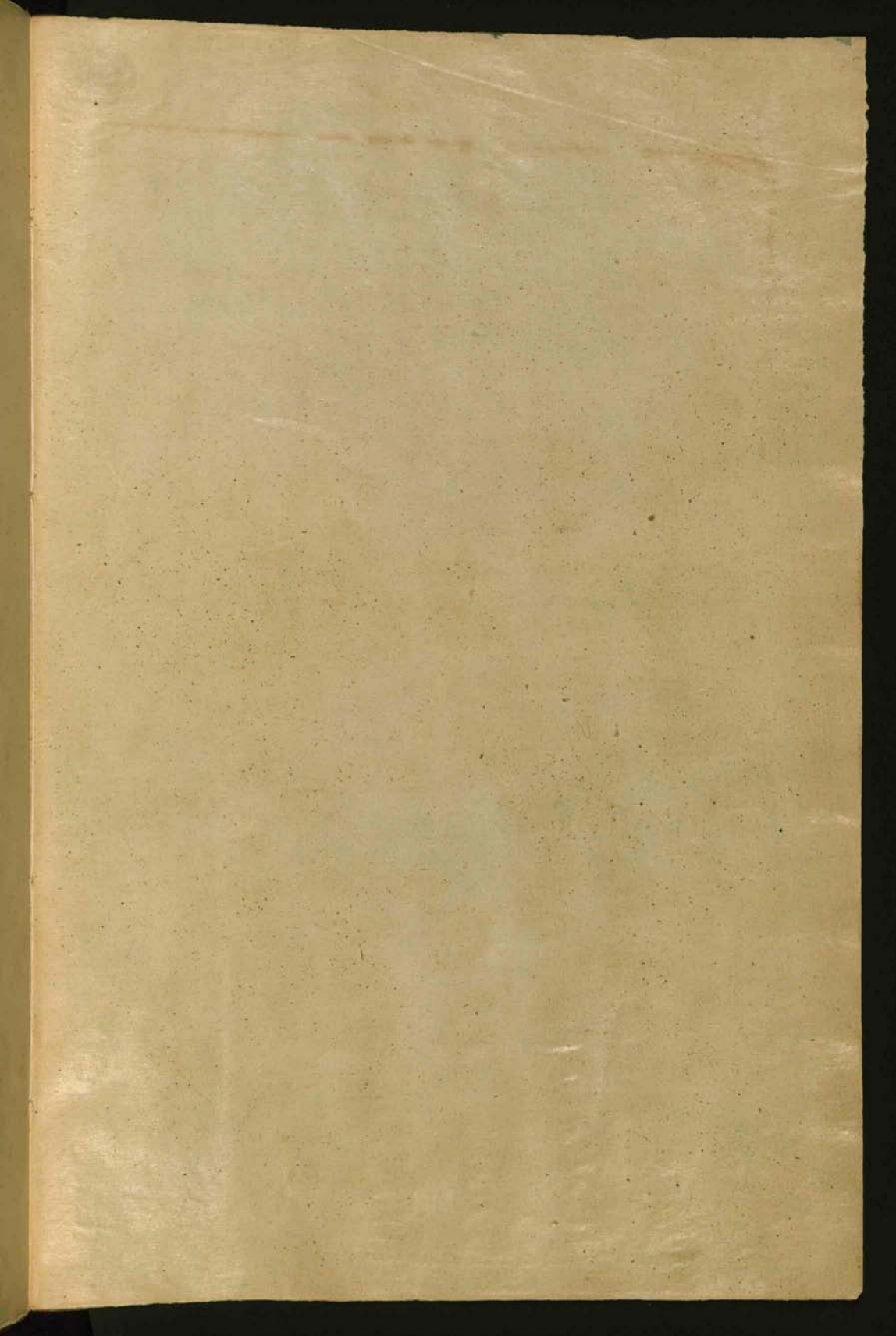
از پیر او تا دم افشش تک مختلف از پیش کردن کبوتر پر برق است کمانی از
 برابر کبک دری باشد غالباً کبک دری سند و چنان است چنانچه کبک دری کبک
 که دمی که در از ولایات کابل در کوستان خجارد و از آن پایان تر در کوستان صحیح جایی است
 از آنجا بلند تر نمی شود و عجب چیزی روایت کرده اند که چون سنان میشو و هر دامنه که سازند
 می آید اگر پسرانند که از بالای بلخ آنکه بگذرد و دیگر اصلاً نمی آید پس که با کمال الهی است که در کتب است

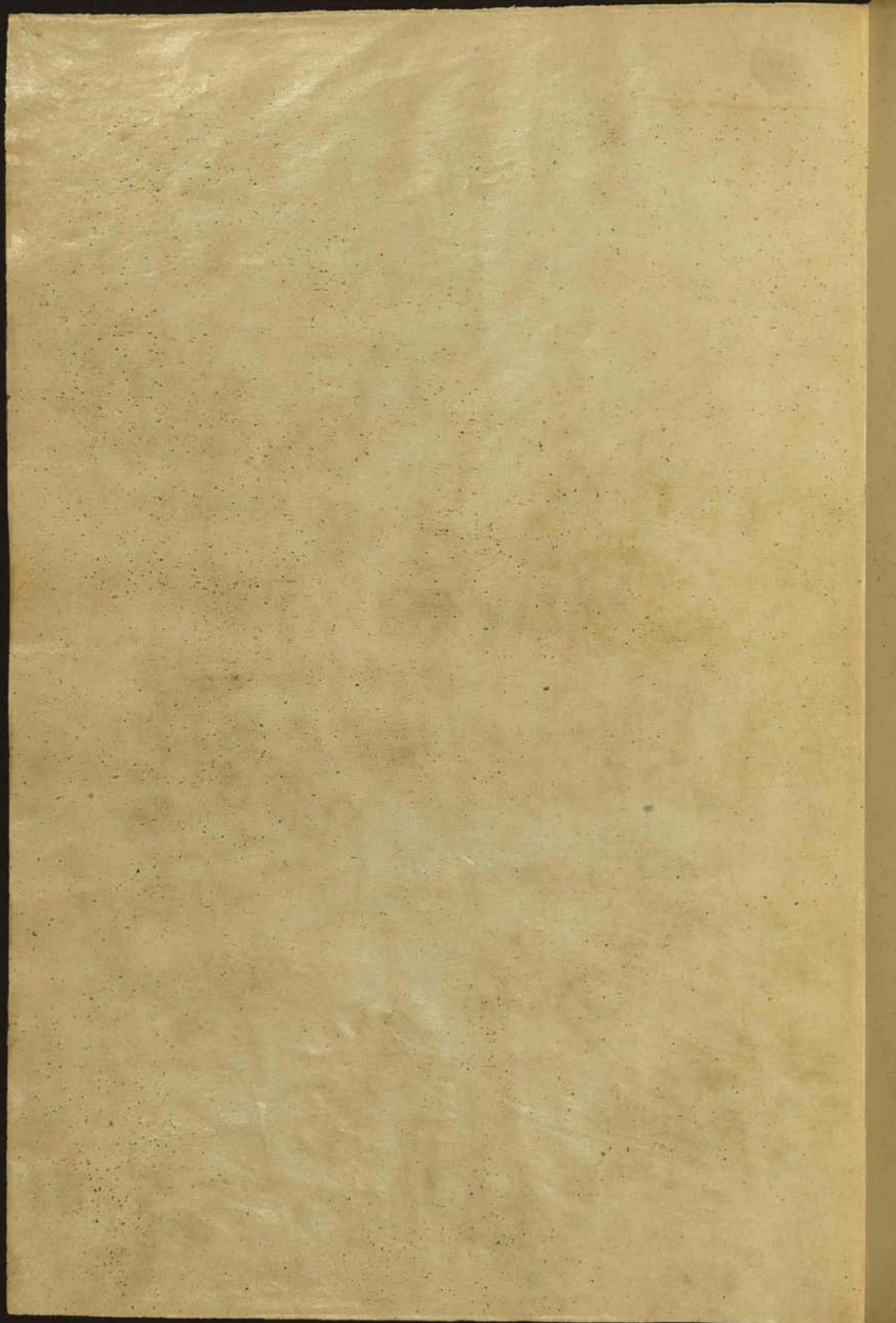
دیگر دراج است

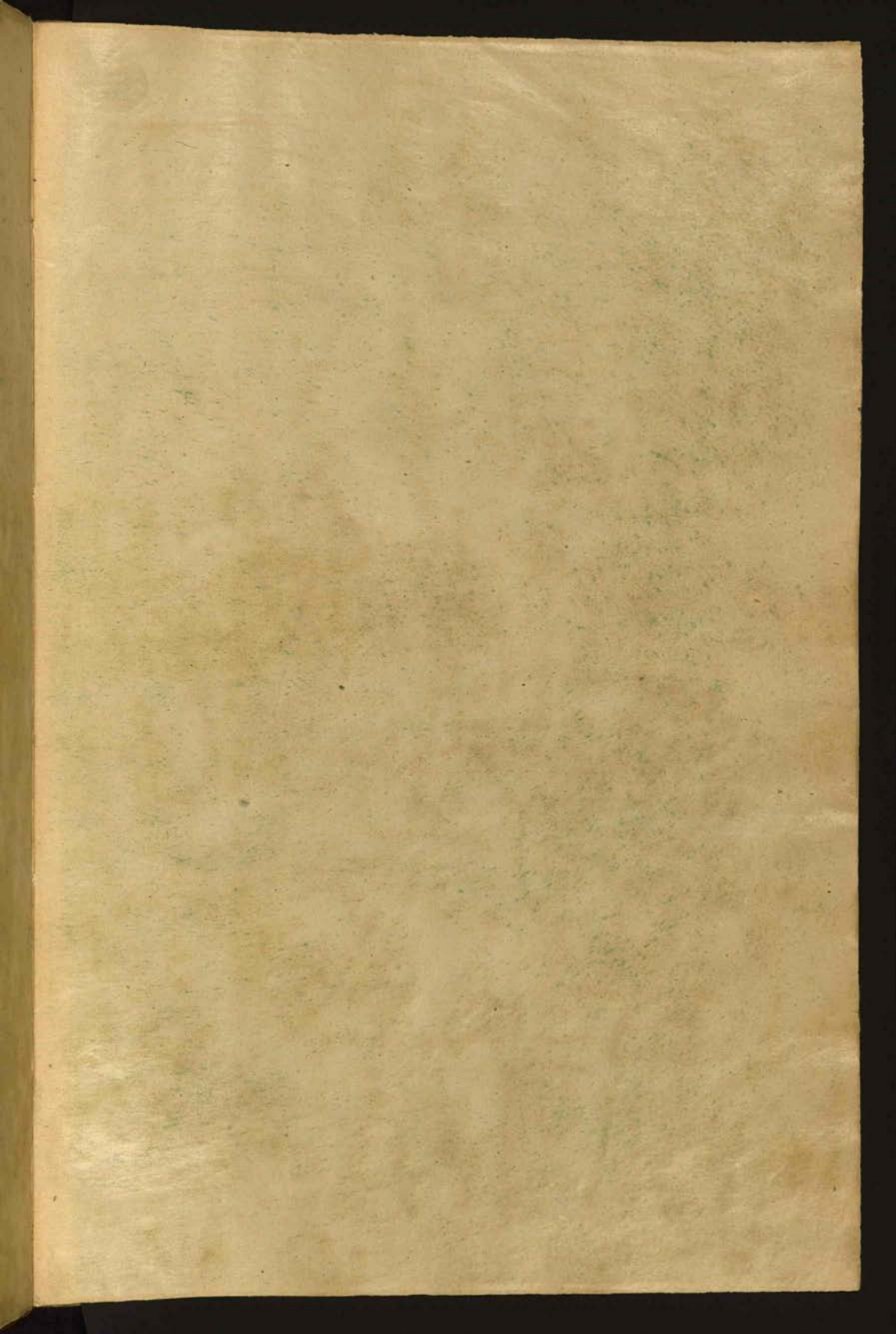


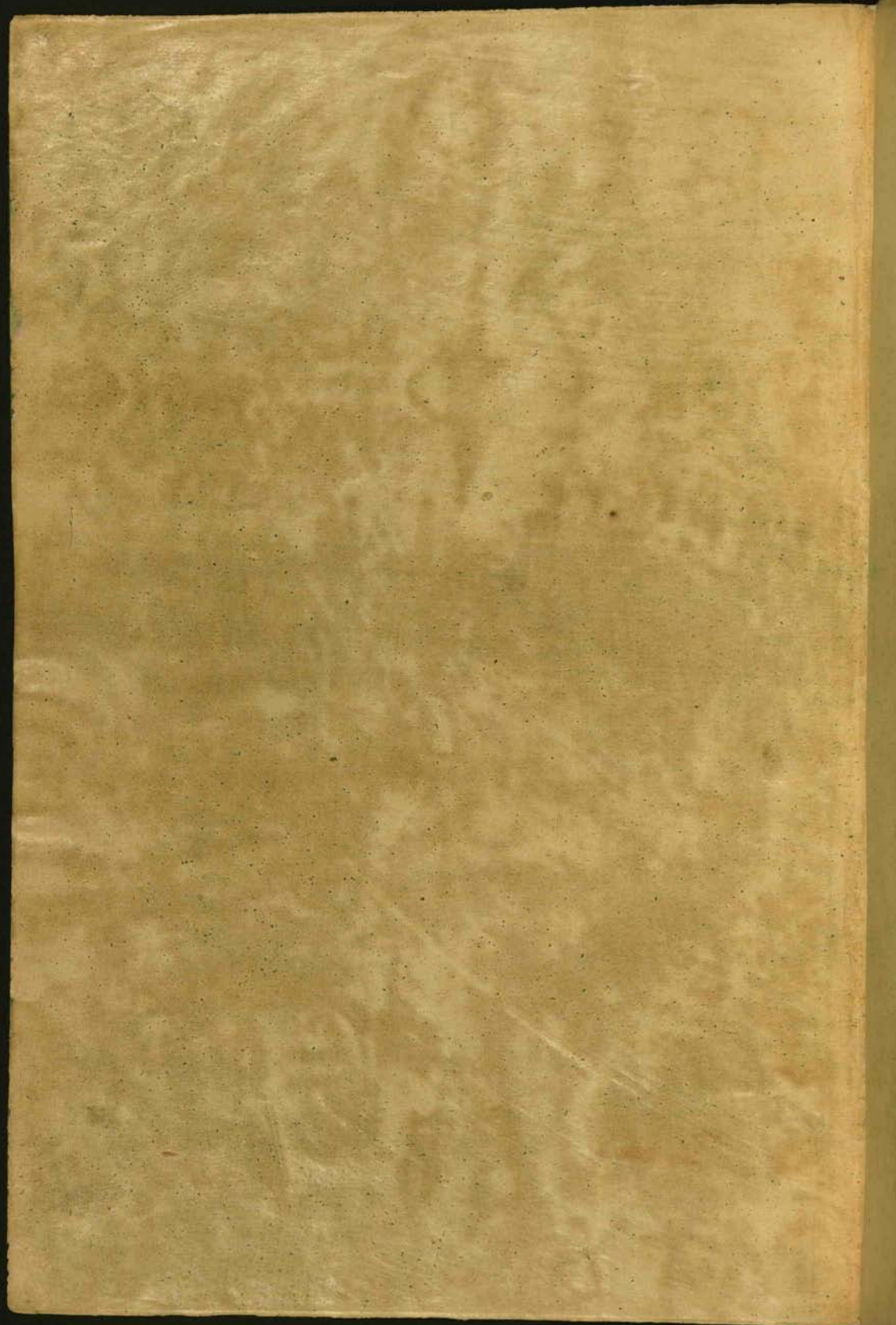












M-5-6

